



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

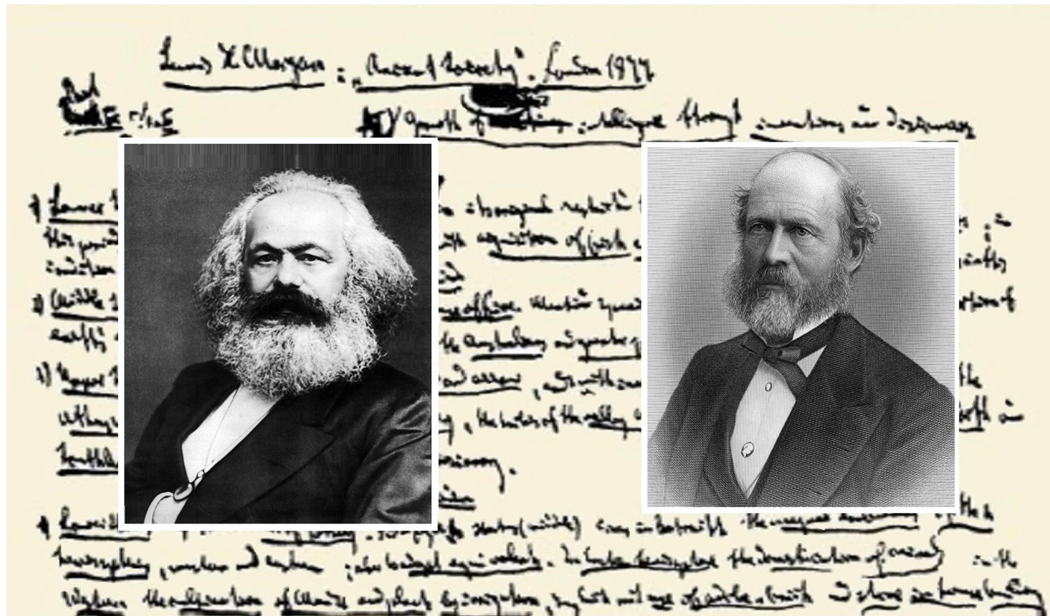
# گزیده برداری‌های قوم‌شناختی

## مارکس: دفتر مورگان

[پاره‌ی دوم]

### لاورنس کِرادر

ترجمه‌ی: لیلا حسین زاده - علی علوی



فروردین 1398

**توضیح «نقد»:** درباره‌ی بخش‌بندی «مقدمه»ی مشهور لاورنس کرادر به گزیده‌برداری‌های قوم‌شناختی مارکس، در آغاز ترجمه‌ی پاره‌ی نخست توضیحاتی نوشتیم. آنچه در اینجا می‌آید پاره‌ی دوم و ادامه‌ی «مقدمه» است که به گزیده‌برداری‌ها از کتاب «ال. اچ. مورگان» می‌پردازد. مبنای ترجمه کماکان متن اصلی انگلیسی است که در موارد لزوم با ترجمه‌ی آلمانی مقایسه شده است. همراه با ادامه‌ی «مقدمه»، هم‌زمان ترجمه‌ی فارسی «درآمد» لاورنس کرادر به نخستین ترجمه آلمانی از کتاب او نیز منتشر می‌شود.

### گزیده‌برداری‌های مارکس از مورگان، جامعه‌ی باستان [11]

مطالعات مارکس پیرامون اثر مورگان به کوشش انگلس شناخته شدند: «کسی در شأن کارل مارکس بود که بر آن شد تا حاصل پژوهش‌های مورگان را در پیوند با نتایج تحقیقات ماتریالیستی خود (و در حدود خاصی مجازم بگوییم، تحقیقات ماتریالیستی ما) درباره‌ی تاریخ، ارائه کند و بدین ترتیب اهمیت وافر این پژوهش‌ها را آشکار سازد» [12]. بی‌گمان شیوه‌ی بازنمایی مارکس و رویکردی که در پیش داشت، کماکان باید بررسی شود. مارکس کتاب مورگان را از کوالفسکی گرفت. او این کتاب را در سفری به آمریکا با خود آورده [13] و احتمالاً مارکس آن را به‌طور موقت قرض گرفته بود؛ چرا که انگلس اثری از این کتاب در کتابخانه‌ی مارکس نیافت. [14] گزیده‌برداری‌های مفصل مارکس از این کتاب با تأملی که بر آثار فیر، سام، ماین و بعدتر لوبوک انجام می‌داد [15]، در پیوند قرارداشت. موضوع جستار ما را مجموعه‌ای از همین گزیده‌برداری‌های مارکس از مورگان، فیر، ماین و لوبوک تشکیل خواهد داد. البته در این میان اثر کوالفسکی درمورد «مالکیت اشتراکی زمین» که مارکس در ۱۸۷۹ از آن گزیده‌برداری کرد نیز باید لحاظ شود، زیرا چه از نظر محتوایی و چه از نظر رابطه‌ی نزدیکش با گزیده‌برداری‌های بعدی مارکس اهمیت دارد. [16] در میان دفاتر مورد بررسی، گزیده‌برداری‌های صورت‌گرفته از مورگان، فیر و ماین به‌همراه گزیده‌برداری‌هایی از مانی [Money]، سام [Sohm] و هاسپیتیلیر [Hospitalier] محتوای یک دفتر را تشکیل می‌دهند (به یادداشت 15 نگاه کنید). گزیده‌برداری از لوبوک در دفتر دوم گنجانده شده است. نسبت‌ها و روابط محتوای این مطالب با یکدیگر و نیز با دیگر کارهای مارکس در صفحات بعد مورد بحث قرار خواهند گرفت. ضمیمه‌ی ویژه‌ای از ترتیب زمانی این دفاتر در پایان این مقدمه خواهد آمد.

با نظر به کار مداوم و مفصل مارکس بر ادبیات قوم‌شناختی آن دوره، می‌توان نتیجه گرفت که اگر او قصد ارائه‌ی نتایج تحقیقاتش را داشت، چنین ارائه‌ای در پیوند کامل با این یادداشت‌ها و دیگر متون تاریخی و قوم‌شناختی

نویسندگان فوق‌الذکر (و تاثیرگذارترین آنها، مورگان) بود. بعلاوه متون بنکرافت [Bancroft]، تیلور، باکوفن، نیبور، گروت، مومسن و امثال این نویسندگان را که از آنها در دفاتر نامی برده شده است، می‌بایست بر کتاب فرضی مارکس تاثیرگذار دانست. [17] (در پاراگرافی که در ادامه می‌آید و یادداشت ۱۵، کنارهم قرارگرفتن مطالب قوم‌شناختی و نوشته‌های مربوط به مسائل استعماری و نیز تکنولوژی کشاورزی را ببینید). روشن نیست که مارکس کدام شیوهی بازنمایی را برای این اثر برمی‌گزید؟ کتابی مستقل پیرامون قوم‌شناختی یا به مثابه بخشی از کاری با موضوع دیگر؟ در هر صورت نمی‌توان فرم خاصی برای کار او در نظر گرفت، چرا که بیش‌تر در مراحل جنینی خود بوده است. از نظر محتوایی نیز آنچه تاکنون به‌عنوان نقطه‌نظر او درباره‌ی کار مورگان، ماین، و دیگر نویسندگان هم‌عصرش می‌شناسیم، همچنین نظرات او درباره‌ی وضعیت آن دوره‌ی قوم‌شناسی، تکامل اجتماعی، پیشاتاریخ و تاریخ باستان، قدرگرایی تکاملی و تاریخی و جبرگرایی، تنها بریده‌هایی است از نامه‌هایش، گفتاوردها و گزیده‌برداری‌های حاشیه‌نویسی‌شده از کتاب مورگان که در اثر انگلس، *منشا خانواده*، نقل شده‌اند. به هر حال اکنون متن اصلی آن گفتاوردها را همراه با نظرات دیگر مارکس و متون آن نویسندگان برجسته در اختیار داریم.

دفتر حاوی گزیده‌برداری‌هایی از کتاب‌های مورگان، فیر و ماین، همچنین شامل گزیده‌هایی از کتاب مانی درباره‌ی سرزمین مستعمره‌ی جاوه است. (نک: یادداشت 15)؛ در ادامه‌ی گزیده‌برداری از لوبوک بلافاصله یادداشت‌برداری از مقاله‌ای درباره‌ی **نظام مالی مصر** ثبت شده است. گزیده‌برداری خلاصه‌ای نیز از هاسپیتیلیر به‌عمل آمده که شاید به علاقه‌ای قدیمی مربوط به آوریل - می 1851 برگردد: علاقه به کاربرد الکتریسیته برای افزایش حاصلخیزی خاک که این ایده را از *اکنونومیست لندن* گرفته بود. [18] باید در نظر داشت که این دفاتر را نمی‌توان تلنباری اتفاقی از افکار در نظر گرفت؛ بلکه این دفاتر نقاط پیوندی بودند بین ایده‌هایی مرتبط باهم که شاید نتوان آنها را در راستای خطی عام و پیوسته‌ای تلقی کرد، اما آنها افکاری هستند که می‌توانند در راستای خطوطی ویژه پی‌گیری شوند. این مطالب از مطالعه‌ی جامعه‌ی ابتدایی آغاز می‌شوند و به مباحث مربوط به تکامل جامعه می‌رسند، و اگر بنای ارزیابی‌مان را بر زنجیره‌ی توالی‌شان بگذاریم، به‌مسائل استعمار و نیز پیشرفت تکنولوژیک در کشاورزی راه می‌برند. هرچند تاکید اثر حاضر بر وجه قوم‌شناختی این دست‌نوشته‌هاست و ما بر پیوند درونی خطوط فکری قوم‌شناختی تمرکز داریم، هم‌هنگام به‌هر رابطه‌ای که با مسائل فلسفی و مسائل پراکسیس ارتباط دارند، نیز می‌پردازیم. در ادامه‌ی این بخش، نوشته‌های مورگان در مورد نهادهای خویشاوندی (و اشتراکی - دهقانی) مورد بحث قرار می‌گیرند.

تئوری پیشرفت اجتماعی مورگان، تئوری پیشرفت صرفاً مادی بود: دوره‌های عظیم پیشرفت بشر با توسعه‌ی پیاپی منابع امرار معاش مشخص می‌شوند تا زمانی که به کشاورزی بر زمین می‌رسند. مفهوم **جامعه‌ی باستان** مورگان

به نوع بشر در وضعیت توحش و بربریت معطوف بود؛ طبق نظر مورگان درحالی که در وضعیت توحش و مراحل پایین‌تر بربریت، در دست‌آوردهایی همچون ماهیگیری، آتش و تیر و کمان، تفاوت‌های منطقه‌ای و فرهنگی در گروه‌های انسانی وجود نداشت، در گذار از مرحله‌ی پایین‌تر به مرحله‌ی میانی بربریت دو خط جداگانه‌ی پیشرفت شکل گرفت: در جهان جدید، با اختراع کشت ذرت از طریق آبیاری و نیز گیاهان (گیاهان تولیدشده در باغ) و در جهان قدیم با کشف اهلی کردن حیوانات و استفاده از آهن، پیشرفت به سطح میانی بربریت رخ داد. در جهان قدیم این خط پیشرفت از مراحل بالای بربریت به تمدن کشیده شد؛ از مفصل‌بندی اجتماعی‌ای که در آن پیوندهای شخصی و خویشاوندی حاکم بودند، به نظامی مدنی، **شهروندی** [civitas]، یا دولتی سیاسی مبتنی بر شالوده‌ی سکنا یافتگی در قلمرویی معین و مالکیت. پیشرفت در امتداد خطوط مختلف، در مقاطع زمانی متفاوت، دارای سرعت‌های مختلفی است؛ زندگی اجتماعی مردم در ساخت داخلی خود ناهمگون است؛ و خانواده با سرعت بیش‌تری نسبت به نظام‌های خویشاوندی تغییر می‌کند؛ بنابراین نظام‌های خویشاوندی همچون فسیلی، تاریخ زندگی نوع بشر را در خود ثبت کرده اند. [در مقایسه بین خانواده و نظام خویشاوندی] خانواده عنصر فعالی است که تغییر را در سازمان زندگی یک جمعیت برمی‌انگیزد، درحالی که نظام خویشاوندی تاثیرپذیر و منفعل است و مبتنی بر تغییر در شکل خانواده تحول می‌یابد. انگلس این ایده‌ی تن‌کارگرایانه [organicist] که اجزا در وابستگی متقابل با کلیت قراردارند را بیش‌تر مورد توجه قرار داد. [19]

بنا بر نظر مورگان، از یک سو کل به جزء تعیین می‌بخشد، یعنی کل نظام اجتماعی رشد و توسعه‌ی خانواده را هدایت می‌کند؛ و از سوی دیگر شکل خانواده نیز تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر نظام خویشاوندی دارد. مورگان زندگی اجتماعی را متغیر و بی‌ثبات می‌بیند، هم در روابط بین جمعیت‌ها یعنی روابط خارجی جامعه و هم به‌طور درونی در روابط بین اجزای جامعه. اما فرهنگ نوع بشر را به همان سان تغییرپذیر نمی‌داند، چرا که فرهنگ تکین و محصول کلی یک دوره‌ی قوم‌شناختی است، نه همچون ابزار تربیت ارگانیسم زیستی انسان یا یک جامعه‌ی خاص (به یادداشت 16 نگاه کنید).

طرح یا فرضیه‌ی کلی مورگان این است که نوع بشر دارای منشأی مشترک در آسیاست. جمعیت آفریقا و استرالیا در زمانی که هنوز جامعه بر اساس جنس سازماندهی می‌شد و خانواده پونالوایی بود از اصل مشترک خود جدا شدند. مهاجرت به پونزیا بعدتر رخ داد و پس از نهادین‌شدن تیره‌ها [gentes] تغییری در فرم اجتماعی در آنجا ایجاد نشد. در امریکا پس از این مرحله، تغییراتی به آرامی صورت گرفت. دانستن این توالی برای فهم **جامعه باستان** مورگان اهمیت دارد. البته ال وایت [L. White] از این توالی مورگان انتقاد می‌کند، چرا که (برخلاف اطلاعاتی که در دسترس مورگان بوده) پونزیا را در مقیاس اجتماعی بسیار پایین در نظر گرفته است. به‌طور خلاصه مورگان درحال

شکل دادن به این ایده بود که چندین خانواده از اقوامی با منشأ، تاریخ، جامعه، فرهنگ و زبان مشترک در جهان‌های قاره‌ای یا جزیره‌ای پخش شدند و اسکان گزیدند، اما او این ایده را به‌طور کامل بسط نداد. این ایده فقط در مورد امریکا پی گرفته شده بود؛ شواهد منشأ واحد سرخ پوست‌های امریکایی - یا همان خانواده‌ی گانوانیایی - برای او به وضوح اثبات شده بود (البته اسکیموها از این منشأ مستثنی می‌شدند). به همین ترتیب خانواده‌ی تورانی جمعیت‌های آسیایی نیز تحت عنوان گانوانیایی مورد ارجاع مورگان قرار می‌گیرد، اما خصوصیات بیش‌تری از ترکیب آن گفته نمی‌شود. در واقع جغرافیای فرهنگی و تاریخ فرهنگی جدا از نظام‌های خویشاوندی نسبی و سببی، مد نظر مورگان بود؛ اگرچه این نظام‌ها ویژگی تعیین‌کننده‌ای در نام‌گذاری به‌منظور تمیز کلی ساکنان قاره‌ها به حساب می‌آمدند.

در مورد ماتریالیسم مورگان و نیز نسبت او با داروینیسم مباحثات زیادی در گرفته است. دوره‌بندی عمومی مورگان بدون شک در طرح اولیه‌اش مادی یا تکنولوژیکی بود؛ با این حال او نهادهای اجتماعی را برآمده از نطفه‌های تفکر بشری می‌دانست که مخالف هر معنایی از ماتریالیسم است. بحث رابطه با داروینیسم از این جهت طرح می‌شود که مورگان توالی سازمان‌هایی را که به‌طور فزاینده در سطوح بالاتری ایجاد می‌شوند به‌عنوان نتیجه‌ی «جنبش‌های عظیم اجتماعی که به‌طور ناخودآگاه از دل انتخاب طبیعی برآمده بودند» در نظر گرفت. واقعیت این است که مورگان در ذهن خود نظامی از فلسفه‌ی طبیعی برن ساخت، با این وجود عناصر مختلفی از این فلسفه نزد او یافت می‌شود که با اعتقاد عمیقی به طرح آنها می‌پردازد. [20]

مبتنی بر نظر مورگان، دولت در جوامع ابتدایی شخصی است و بر پایه‌ی روابط شخصی بنا شده. اما مارکس در دست‌نوشته‌های مربوط به ماین این نظر را به‌طور ضمنی رد کرد. ماین نوشته بود که مالکیت بر زمین، خاستگاهی دوگانه دارد: از سویی حقوق فردی خویشاوندان یا هم‌قبیله‌ای‌ها از حقوق جمعی بدنه‌ی خویشاوندی (ماین اینجا [اصطلاح] خانواده را به‌کار می‌برد) یا قبیله جدا می‌شود؛ و از سوی دیگر حق حاکمیت رئیس گسترش می‌یابد که اینها هر دو مالکیت بر زمین را در پی دارد. مارکس این‌گونه به این ایده پاسخ می‌ده: «بنابراین، نه منشأی دوگانه، بلکه دو انشعاب از سرچشمه‌ای واحد، مالکیت قبیله‌ای و اجتماعی اشتراکی که سرقبیله را هم دربرمی‌گیرد.» (دست‌نوشته‌های ماین در ص 164 و یادداشت 15 را ببینید). از این پاسخ مارکس چنین مستفاد می‌شود که روابط مالکیت و حاکمیت در جامعه‌ی ابتدایی نه شخصی و نه غیرشخصی، بلکه جمعی است. ماین، جان آوستین را به دلیل فرض وجود پیشینی و ماقبل تجربی دولت مورد نقد قرار می‌داد، اما مارکس نوشت که ماین خود در طرح این نقد بین نهاد دولت و شخص حاکم تمایزی قائل نشده است: «ماین بیچاره خود از این موضوع بی‌خبر بود که آنجایی که دولت‌ها وجود دارند (پس مجتمع‌های انسانی بدوی و غیره)، یعنی جامعه‌ای به‌لحاظ سیاسی سازمان یافته شکل گرفته است، دولت به‌هیچ روی با شاه یکی نیست؛ تنها، چنین به نظر می‌رسد.» (گزیده‌برداری از ماین، ص 191). در جامعه‌ی به‌لحاظ سیاسی سازمان یافته، رابطه‌ی غیرشخصی دولت به صورت رابطه‌ی شخصی پادشاه

نمود می‌یابد. دولت در دوره‌ای بعد از مجتمع‌های انسانی بدوی استقرار یافته است و [فرآیند] تاسیس آن به تمایزیابی بین فرانمود [Schein] و واقعیت راه می‌برد (نک: بخش 3 در مورد ماین در این مقدمه). هر دو یادداشت مارکس در مورد ایده‌ی ماین می‌تواند در مورد تزه‌های مورگان نیز به کار آید، چرا که این یادداشت‌ها انتقاداتی علیه هر نظریه‌ای هستند که حاکمیت ابتدایی را به عنوان رابطه‌ای شخصی تلقی می‌کند. فردیت در زندگی گروهی جامعه‌ی ابتدایی بروز پیدا کرده و بسط یافته است؛ بی‌گمان شخص فی‌نفسه در تقابلی واقعی با جامعه به مثابه کلی یک پارچه وجود ندارد. از یک سو، تفکیک رابطه‌ی شخصی و نهادی به طور بالقوه همان تفکیکی است که در جامعه‌ای که به لحاظ سیاسی سازمان یافته، به یک ضدیت راه برده است. از سوی دیگر، در هر دو نوع جامعه ابتدایی و متمدن، رابطه‌ی شخصی از رابطه‌ی نهادی واقعا از یکدیگر متمایزند؛ به این ترتیب، این که به علت کم‌بودن شمار مردم در یک جامعه‌ی ابتدایی (که به همین دلیل اعضا می‌توانند با رئیس به طور شخصی رابطه داشته باشند)، روابط دولتی، قضایی یا روابط دیگر، شخصی هستند، فکری مغشوش است. آشنایی شخصی یا روابط دیگر از این نوع، از روابط نهادی متمایز است و این تمایز در تمامی جوامع متمدن یا ابتدایی وجود دارد. حتی جایی که رابطه شخصی خود نهادین شده است، باز هم می‌توان تمایز بین رابطه‌ی شخصی و نهادی را بازساخت. رابطه‌ی فردی (یا شخصی) همچنین بین فرمانروایان دولت‌ها و شهروندان‌شان یا رعایا وجود دارد، اما رابطه [نهادی] فرمانروا با رعیت به اعتبار رابطه‌ی شخصی تغییر نمی‌کند؛ از سوی دیگر قضاوت‌های رئیس قبیله یا قضاوت‌های فرمانروای دولت، هر دو می‌توانند به طور برابر تحت تاثیر رابطه‌ی شخصی یا فقدان آن قرار گیرند. رشد منافع متضاد طبقات اجتماعی، رابطه‌ی شخصی را از بین نمی‌برد، بلکه تشخیص تمایز میان واقعیت و نمود آن را ناگزیر می‌کند. مارکس در این زمینه، سیستمی را ایجاد کرد که به شرح زیر است: رابطه‌ی سیاسی، نفی رابطه‌ی گروهی - اشتراکی ابتدایی است. این رابطه‌ی گروهی به نوبه‌ی خود متضمن هر دو رابطه، شخصی و غیرشخصی، در قالبی کمابیش تمایز نیافته است. اما با افزایش ابعاد مالکیت قبیله‌ای و به موازات آن، افزایش تشخیص مقام ریاست و متمایز تر شدن آن، تمایز بین روابط شخصی و غیرشخصی در جمع اولیه بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. بدین ترتیب نمی‌توان در جوامع به شدت ابتدایی تمایزی بین روابط شخصی و غیرشخصی قائل شد؛ چرا که در این جوامع وسعت مالکیت کم است و هرگونه مقامی چون مقام ریاست به سختی متمایز می‌شود، اگر اصلا تمایزی وجود داشته باشد. بنابراین همراه با افزایش در مقدار محصول و مالکیت بر اموال، تمایز بین روابط شخصی و غیرشخصی یا عینی و نهادین اهمیتی فزاینده می‌یابد و مقام‌هایی چون ریاست به تشخیص و تمایز بیش‌تری می‌رسند. باید توجه داشت که در این نقطه هنوز هیچ تمایز شدیدی بین مالکیت بر اموال فردی و جمعی وجود ندارد؛ مارکس پیدایش و گسترش این تمایز را به دوره‌ی انتقال به جامعه‌ای که به لحاظ سیاسی سازمان یافته است، نسبت داد، و آن را مبنایی برای توسعه‌ی این نوع جامعه در نظر گرفت.

جامعه باستان به 4 بخش تقسیم شده است: 1- تکوین عقل از رهگذر اختراعات و اکتشافات؛ 2- تکوین ایده‌ی دولت، 3- تکوین ایده‌ی خانواده، 4- تکوین ایده‌ی مالکیت. مارکس توالی مورگان را در دستنوشته‌های خود تغییر داد و بدین‌سان بخش دو، یعنی دولت را به انتها برد و بخش مالکیت را در جایگاه دوم جایگزین کرد. بدین ترتیب بخش مالکیت که در ترتیب مورگان از طریق گفتاری طولانی در باب خانواده از روند کلی مجزا شده بود، در عنوان دوم جای گرفت. به این ترتیب سخن پایانی و نتیجه‌گیری مورگان درباره‌ی اثر کژدیسسه‌کننده‌ی مالکیت بر روی انسان و نیز شرایط امحای متعاقب چنین اثری گزیده‌برداری شد، اما مارکس در این گزیده‌برداری توجه ویژه‌ای به‌خرج نداد. این گزیده‌ها در یادداشت‌های دستنویس مارکس در ص 29 موجود است. مارکس در ادامه، محتوای بخش یک را به نصف آنچه مورگان طرح کرده بود کاهش داد و این کار عمدتاً با حذف فصل 3، یعنی ضرب‌آهنگ پیشرفت بشر، صورت گرفت که شامل تقسیم‌بندی زمانی تکامل بشریت بود. مارکس همچنین نسبت به مورگان فضای کمتری را به بخش 3 اختصاص داد: خلاصه‌برداری‌های مورگان از کار گذشته‌اش که در جدولی مربوط به روابط خویشاوندی طرح شده بود و نیز یادداشتی افزوده به این بخش در رد مک لنان طی گزیده‌برداری حذف شد. به این حذفیات می‌بایست پیش‌گفتار مورگان را نیز افزود. گذشته از این‌ها، حذفیات مارکس از اهمیت مورگان اندکی نکاست؛ این رویکرد، همان‌گونه که خواهیم دید، در رابطه با گزیده‌برداری مارکس از فیر و ماین نیز صادق است، اما شامل گزیده‌برداری از آثار لوبوک نمی‌شود. [21]

مارکس عموماً نسبت به اثر مورگان نظری همسو داشت؛ هرچند برخلاف انگلس تا آنجا پیش نرفت که جامعه باستان مورگان را دوران‌ساز بداند و بر آن باشد که: «کشف دوباره‌ی تقدم مادرسالاری بر تیره‌ی پدرسالار، همان اهمیتی را برای پیشاتاریخ دارد که تئوری تکامل داروین برای زیست‌شناسی و تئوری ارزش اضافی مارکس برای اقتصاد سیاسی». [22] با این حال آموزه‌ی مورگان مبنایی برای قضاوت مارکس در مورد مطالب مرتبط در نوشته‌های نیبور گروت و مومسن در مطالعات کلاسیک شد. او جمهوری‌گرایی مورگان را در تقابل با تمایل گروت به آریستوکراسی و ستایش مومسن از نظام پادشاهی قرار داد. [23] همچنین مورگان محدودیت‌های فهم این افراد از بنیادهای تیره، از بخش‌بندی قبایل [phratry] و انواع پادشاهی [basileus] در آتن عهد باستان را به مارکس نشان می‌داد و نقصان‌های متون ماین و لوبوک در حوزه‌ی قوم‌شناسی را آشکار می‌کرد. مارکس همانند باکوفن [24]، تسلط مورگان بر قوم‌شناسی سرخ پوستان امریکایی و دیگر مردمان ابتدایی هم عصر آن‌ها را پذیرفته بود. بدین ترتیب از منابع غیراروپایی شواهد اندکی بر نظریات مورگان افزود. باید توجه داشت مورگان در استدلال خود از متونی متعلق به عصر کلاسیک [Classical antiquity] (به ویژه یونان و روم) نیز استفاده می‌کرد و همچنین رجوع محدودی به عهد عتیق داشت. مارکس ارجاعات صریح مورگان به نویسندگان یونانی و لاتین را

تصدیق کرد و در انتهای یادداشت‌هایش شماری از نقل قول‌های بیشتر را افزود؛ به ویژه نقل قول‌هایی که مبتنی بر حکایت‌هایی قبیل‌ای بود که به‌عنوان حافظه‌ی تاریخی عمل می‌کنند؛ [25] او همچنین ریشه‌شناسی‌های [etymology] یونانی (برای مثال syndyasmian [جفت‌گیری]، دفتر گزیده‌ها، ص 3) و لاتین (برای مثال hortus، [باغ، باغچه]، دفتر گزیده‌ها، ص 2) را به یادداشت‌های خود افزود و به بررسی اصطلاحات و مفاهیم قوم‌شناختی انگلیسی همچون موکاسین و اسکواش [moccasin, squash] پرداخت. (همانجا)

در مقایسه با شیوه‌ی گزیده‌برداری از ماین، مارکس در واقع از کار مورگان کپی‌برداری یا خلاصه‌نویسی کرد و حاشیه‌ها یا اشارات اندکی بر آنها افزود... در جدول زیر لیستی از حاشیه‌نگاری‌ها یا توضیحات اضافیه‌ی مهم او ارائه می‌شود. برخی از این حاشیه‌نگاری‌ها که در *منشا خانواده* انگلس مورد استفاده بوده‌اند، برای ما بیش‌تر شناخته شده‌اند. به منظور مقایسه‌ی کامل‌تر، لیست مشابهی شامل طرح کلی موارد استفاده‌ی انگلس از گزیده‌برداری‌های مارکس از مورگان ارائه شده است (جدول 7 را ببینید). با این حال با رجوع به ماین متوجه می‌شویم که مارکس در آنجا شیوه متفاوتی را اتخاذ کرده بود (جدول 5 را ببینید). (گزیده‌برداری از ماین حاشیه‌نگاری‌های به‌مراتب بیش‌تری از مارکس را دربرمی‌گیرد و برای جدول‌بندی دشوار می‌نماید. بدین ترتیب خواننده را به خود گزیده‌برداری‌ها ارجاع می‌دهیم؛ در آنجا مارکس در همه‌ی موارد سخت‌گیری به‌خرج داده است). [در ترجمه‌ی آلمانی این متن، در این‌جا اشارات کوتاهی درباره‌ی رسم‌الخط و نشانه‌گذاری در جدول‌ها آمده است که برای سهولت در خواندن و تعیین مرجع حاشیه‌ها در صفحات دفترهاست. در این ترجمه همچنین متن گزیده‌برداری‌ها تکمیل شده است. مرجع این ترجمه‌ی فارسی، متن انگلیسی است. - ویراستار]

### جدول 1: حاشیه‌نگاری مارکس در گزیده‌برداری از *جامعه‌ی باستان مورگان*

شماره صفحه‌ی گزیده‌برداری	کلمات کلیدی
1 [26]	قبایل ایتالیایی در وضعیت بالایی بربریت (!)
2	کنترل مطلق (!؟) بر طبیعت
6	دست کم به‌طور رسمی!
10	همچنین در عطف به... نظام‌های سیاسی، غیره.
13	اسلاوهای جنوبی، کمون‌های روسی (2 ارجاع)
14	چیزی که اغلب کاربرد داشت (ارجاع به انگلیسی‌های باستان)

16	ارجاعاتی به فوریه؛ به اسلاوهای جنوبی؛ به ایزدبانوان المپ
21	روشن کردن آتش - اختراع اصلی (ضد مورگان)
[27] 24	در مورد کلت‌ها صادق نیست
[28] 26	حصارکشی، مالکیت خصوصی بر زمین را اثبات نمی‌کند؛ خطای مورگان در نقل قول از ایلید؛ [آشیل] لوریا و شور و شوق مالکیت
28	آیا حالت وصیت نامه‌ای به دست سولون ایجاد شده است؟
37	شکل تغییر یافته‌ی خونخواهی!
38	اگر! این فرض شده است!
41	استعمار سازمان یافته!
48	وراثتی کردن انتخاب
57	تعمیم مادرزادی خاص به عام
58	شکل‌گیری کاست؛ تیره‌ی تصلب یافته در کاست
67	اسپانیایی‌ها مایلند؛ باید می‌گفت اسپانیایی‌ها موظف‌اند... قبيله، تیره...
68	از میان مردم وحشی
69	ملا - مکتب‌بازی کلاسیک؛ بعلاوه آقای گروه باید توجه داشته باشد...
70	ملا - مکتبی بی‌فرهنگ
71	گوشت و پوست ژرمنی؛ این را یاد بگیرید... این عنصر مذهبی مبتذل به همان اندازه که همکاری واقعی ناپدید می‌شود، برجای می‌ماند. زنجیره‌ی تصاویر موهوم.
4-73	آقای گلدستون...
74	شومان درباره‌ی رای گیری یونانی؛ انواع دمکراسی نظامی
75	عدالت باستانی آلمانی.
76	Böckh درباره‌ی جمعیت آتیکا؛ شومان درباره‌ی اصول؛ تزی درباره‌ی شخص واقعی؛ خیال پلوتارک
7-76	تضاد منافع
77	ریشه‌ی شهرستان؟
78	قدرت تعیین‌کننده یافتند؛ پلوتارک، درست نیست؛ یونانی‌های مهاجر.

79	تمایز در مالکیت؛ شومان در مقابل مورگان در ارتباط با موضوع تیره‌ها.
80	قبایل آتنی
81	ارجاع به شومان
84	کلان جنسیتی در مومسن. قیاس!
87	Tribune = رییس قبیله. حدس
89	علیه لیوی (مردک فراموش می‌کند...); اینجا، صفت عالی!
90	افراد دنباله‌رو به‌عنوان توده‌ی مردم: نیبور در مقابل مورگان درست می‌گوید
91	شهروندان رم؛ (پلوتارک در مورد نوما (Numa))
94	—زبان مادر — سرزمین پدری. اشاره به کورتیوس، نقل‌شده توسط مورگان
95	باکوفن: کودکان حرام‌زاده (!); اتحادیه بی‌قانون (lawless) (!); یک سوبیه‌گی‌هایی در سیری مردانه (قس. مورگان، ص 360) خانواده‌ی بزرگ = خانواده‌ی جنسی = تیره.
96	باکوفن در مورد گروه‌های بی‌قاعده

مارکس عمدتاً بر سر جزئیات با مورگان اختلاف دارد (گزیده‌برداری‌ها، ص 1،2،20،21،24،26،77،84،90). در عین حال موضوعاتی اساسی (گزیده‌برداری‌ها، ص 76،38،48،79-26) مانند مالکیت خصوصی در هومر، انتقال موروثی مقام ریاست، مسئله‌ی تضاد منافع در روند انحلال تیره‌ها، و تفاوت در مالکیت در شرایط مشابه، بیش‌تر در اظهارات خود مارکس بود که بسط داده شدند.

مارکس گزیده‌برداری و یادداشت‌برداری‌های خود از مورگان را در بخش 2 فصل 15 به پایان رساند. پس از بازنویسی مطالب آغازین آن فصل، از متون تاسیتوس مانند *آلمان* و *سزار* و *جنگ فرانسه* را رونویسی کرد که در اینجا ارائه خواهند شد. علاوه بر این مارکس از نویسندگان کلاسیک متون بیش‌تری را در یادداشت‌ها گنجانده که ارجاعاتی از *لیپسیوس اثر تاسیتوس* را نیز دربرمی‌گرفت (گزیده‌برداری‌ها، ص 96-98) و در ادامه یادداشت‌های مورگان را در انتهای متن آورد.

مارکس این گزاره‌ی مورگان را مورد پرسش قرار داد: «انسانها تنها موجوداتی هستند که می‌توان گفت به کنترل مطلق(!؟) تولید غذا دست یافته‌اند» (ملحقات از مارکس، گزیده‌برداری‌ها، ص 2). [29] از نظر مورگان، کشت غلات به لحاظ زمانی بر مهاجرت اقوام آریایی از مراتع آسیای شمالی به جنگل‌های غرب آسیا و اروپا تقدم داشت.

چنین کشت و پرورشی در نتیجه‌ی الزام‌های ناشی از وجود حیواناتی اهلی ضرورت می‌یافت که در آن‌زمان در گذران زندگی مردم نقشی اساسی پیدا کرده بودند؛ مارکس (گزیده‌برداری‌ها، ص 24) وجود چنین روندی را در میان سِلت‌ها رد کرد. [یادداشت 27] مورگان با اتکا به اعتبار ایلیاد به حصارکشی‌ها ارجاع داد و مبتنی بر این شواهد، مالکیت خصوصی زمین را امری متعلق به یونان هومری دانست؛ مارکس چنین تفسیری را نپذیرفت (مارکس گزیده‌برداری‌ها، ص 26): «مورگان در این‌که حصارکشی صرفاً را گواه و دلیل مالکیت خصوصی می‌داند، راه خطا می‌پوید.» [یادداشت 28]

مارکس خاستگاه جامعه‌ی متمدن و دولت را در انحلال گروه ابتدایی می‌جست. مورگان شکل این گروه ابتدایی را، برخلاف ماین که آن را «خانواده‌ی پیوسته» [Joint famil] می‌نامید، با عنوان تیره [genes] مشخص کرده بود. مارکس این دیدگاه مورگان را نیز پذیرفت که در جمعیت‌های باستانی گرایش‌های اجتماعی بنیادینی‌ای وجود داشت که انسان برای غلبه بر کژدیدی‌های شخصیت خود در وضعیت متمدن، باید آن‌ها را بازسازی کند. مارکس در تمایز با مورگان تصریح کرد که این فرایند بازسازی در سطح دیگری نسبت به جامعه‌ی آغازین رخ خواهد داد و در واقع فعالیتی است انسانی به دست انسان و برای خود او؛ همچنین، تضادهای تمدن، ایستا یا منفعل نیستند، بلکه تحت تاثیر منافع اجتماعی‌اند که به‌نحوی فعال و پویا له و علیه این بازسازی شکل گرفته‌اند.

مارکس در عطف به رابطه‌ی نهادهای جامعه‌ی آغازین با نهادهای دوره‌ی تمدن یادآور می‌شود که فرماندهان سیاسی و نظامی روم که در آن دوره‌ی تاریخی، از پل‌ها در مقابل پاتریسین‌ها دفاع می‌کردند در اصل رئیس قبیله بوده‌اند (مورگان، دستنوشته‌ها، ص 87). معنا و شرایط مورد ارجاع مفهوم برادری در تیره‌های باستانی، پس از بر ساخته‌شدن روابط اجتماعی مدرن دچار تغییر شده است. این نوع جدید برادری دیگر در فرم باستانی خود نه می‌تواند بازسازی و نه حتی مقوله‌بندی شود. مارکس در موارد زیر راجع به خطوط کلی آزادی و برابری در جامعه‌ی باستان بحث کرد:

1- مورگان برای سنجش پیشرفت خانواده، دو معیار آزادی فزاینده و نیز موقعیت اجتماعی بالاتر زنان را معیار سنجش پیشرفت خانواده می‌دانست: آنگاه که در آینده‌ی بشر، بر کژدیسه‌گی‌های ناشی از مالکیت غلبه خواهد شد و طی آن آزادی و برابری تیره‌های باستانی اعاده می‌شوند، زنان نیز جایگاه والای پیشین خود را بازخواهند یافت. مارکس در این باره نوشت (گزیده‌برداری‌ها، ص 16): «اما رابطه‌ی خدایانان مؤنث المپ نشانگر بازگشت به خاطره‌ی جایگاه آزاد و پرنقوذ پیشین زنان است.» یادآوری وضعیت پیشینی که در آن آزادی بیش‌تری حاکم بود و زنان موقعیت مؤثر و بانفوذی در اختیار داشتند، نیمی از شرح اسطوره جونو و مینروا است. البته نیم دیگر آن نشان می‌دهد که فراقکنی به بهشت برابری و آزادی باستانی زنان وارونه‌ی

موقعیت واقعی آنها در جامعه‌ی یونان است. همچنین توجیه اسطوره‌شناختی موقعیت پست زنان در واقعیت، و نیز بیان امیدوارانه‌ی خیالات و رویاهایی که می‌توانند در جهانی دیگر تحقق یابند.

2- مارکس مساله‌ی ارتباط تیره با زوال برابری، شکل‌گیری رتبه‌های اجتماعی پس از آن، کاست‌ها، قشربندی اجتماعی در جامعه‌ای پیچیده و متضاد را در پیوند مستقیم با مطالعاتش در مورد کوچین‌ها (جمعیتی آتاپاسکانی [athapaskan] در شمال غرب کانادا) قرار می‌دهد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 58). مبتنی بر نظر گیبز (که با مورگان مکاتبه داشت) کوچین‌ها دارای سه گروه برون‌همسر با نسب و نژاد مشترک بودند؛ از بررسی همین گروه‌ها بود که مساله‌ی کاست مطرح شد. حاشیه‌نگاری‌های مارکس در این مورد در واقع طرح پرسشی فرضی بود: آیا تیره‌ها می‌توانند به تشکیل کاست‌ها منجر شوند، به ویژه اگر غلبه و سلطه به اصول حاکم بر تیره اضافه شود؟ این سوال با تاکید بر اضافه‌شدن اصل سلطه به قواعد پیشینی تیره مطرح می‌شود. تیره‌ها در میان کوچین از رتبه‌ی متفاوتی برخوردار بودند؛ این تفاوت در نتیجه‌ی عاملی به‌وجود می‌آمد که نسبت به اصل حاکم بر تیره بیرونی نبود؛ اما منطق کاست متضاد با اصل حاکم بر تیره است. بدین ترتیب از سوئی نوعی سازماندهی اجتماعی انضمامی، یعنی کاست، در تضاد با اصل انتزاعی حاکم بر تیره قرار دارد، اما از سوی دیگر غلبه و سلطه، درونی همین اصل هستند. بنابراین تیره در فرایند تحول خود، به واسطه‌ی تفاوت در رتبه‌ی اجتماعی می‌تواند در تضاد خود، یعنی کاست تصلب یابد. در اینجا انضمامیت، یعنی تفاوت در رتبه‌ی اجتماعی، در تضاد با انتزاع، یعنی اصل حاکم بر تیره، قرار می‌گیرد؛ در همان زمان تیره‌ی انضمامی در تضاد خود یعنی کاست انضمامی تصلب می‌یابد. اما در مورد آریستوکراسی چنین نیست و طبق اصول حاکم بر قبیله، وجود پیوند خویشاوندی اجازه‌ی برآمدن هیچ آریستوکراسی تمام‌عیاری را نمی‌دهد. به‌واقع احساس برادری در تیره‌ها چنان ژرف می‌پاید که آریستوکراسی نمی‌تواند به‌وجود آید. با این‌وجود در جامعه‌ای با آریستوکراسی بسط‌یافته نیز می‌توان شکلی از برادری را یافت.

2a- تضاد بین یک انتزاع، یعنی اصل حاکم بر تیره، و زنجیره‌ای از انضمامیت‌ها، یعنی غلبه و سلطه، کاست و تفاوت مفروض در رتبه اجتماعی، صریح‌ترین دیالکتیکی است که مارکس در میان همه‌ی فرمول‌بندی‌های دفتر مربوط به مورگان در مورد انتقال از وضعیت ابتدایی به وضعیت متمدن بشریت، طرح کرده است. گذار از انتزاع تیره هم‌هنگام معارض با کاست انضمامی است؛ بدین ترتیب دو گذار در زمانی واحد رخ می‌دهد که یکی از انتزاع به انضمامیت و دیگری از انضمامیت به انضمامیت بعدی است. البته گذار از تیره‌های انضمامی به انتزاع تیره پیش از این گذارها و مقدم بر آنهاست. ابتدا انضمامیت غلبه و سلطه به انتزاع تیره اضافه می‌شود و به اصلی از این انتزاع بدل می‌گردد. درعین حال انضمامیت تفاوت در رتبه‌ی اجتماعی در تضاد با اصل انتزاعی

حاکم بر تیره قرار می‌گیرد. اما آیا تیره‌ی انضمامی می‌تواند از طریق تفاوت در رتبه‌ی اجتماعی بگونه‌ای انضمامی در متضاد خود، یعنی کاستِ انضمامی تصلب یابد؟ در گام بعدی، کاست خود با آریستوکراسی که در نتیجه‌ی انحلال جامعه‌ی تیره‌ای در گام‌های بعدی شکل می‌گیرد متضاد است؛ چرا که انضمامیت‌ها - یعنی کاست، برادری، سازمان قبیله‌ای و پیوندهای خویشاوندی - در تصلب‌یابی خود متضاد با بسط آریستوکراسی هستند. بنابراین برای توضیح شکل‌گیری آریستوکراسی باید رابطه‌ی اجتماعی را وارد کرد که نسبت به اصل حاکم بر تیره بیرونی است: این کاست یا سلطه یا تفاوت در رتبه اجتماعی نیست که پیوند خویشاوندی و برادری را می‌گسلد؛ اصل حاکم بر قبیله و تیره در گذاری که به تمدن (که جامعه‌ای آنتاگونیستی است) و آریستوکراسی دارد در معرض تضادی متفاوت با آنچه تاکنون ترسیم شد، قرار می‌گیرد. برابری، برادری، تیره، غلبه و سلطه، پیوند خویشاوندی، و تفاوت در رتبه‌ی اجتماعی، همگی همراه با هم در حالی وجود دارند که مالکیت، انباشتی ناموزون ندارد و به شکل خصوصی، مصادره، توزیع و منتقل نمی‌شود. اما برای رخ دادن نابرابری‌ای وابسته به مالکیت، باید در وهله‌ی اول افزایش کمی در میزان مالکیت اجتماعی صورت گیرد. این افزایش مقدار اموال همان عامل بیرونی است که مورگان معرفی کرد و آن را در انتقال از همبودی [societa] به شهرمندی [civitas] مؤثر دانست.

2b- کاست باستانی تصلب تمایزات درونی قبیله است (مارکس در اینجا فرایند شکل‌گیری کاست را بررسی کرد، در حالی که در نامه به آنکف و در جلد اول سرمایه نتیجه‌ی نهایی را در نظرمی‌گرفت، ادامه‌ی متن را ببینید: (گزیده‌برداری از مورگان، یادداشت 160). آریستوکراسی در هیأت نهایی خود در تضاد با کاست قرار دارد، همان‌گونه که شکل‌یابی‌اش در تقابل است با تصلب آن. از سوی دیگر شکل‌یابی تیره نه خارج از انضمامیت تیره، بلکه خارج از انتزاع آن است. تصلب یافتن تیره به‌عنوان کاست، ریشه‌کن کردن تیره به‌عنوان مجتمعی صوری نیست، بلکه تبدیل شدن به تیره‌ای محروم از احساس برابری است. این مساله در مورد شکل‌گیری آریستوکراسی نیز صادق است، اگرچه در مورد آریستوکراسی پیوند خویشاوندی، هم در شکل و هم در محتوا می‌گسلد. به هر طریق تفاوت رتبه [اجتماعی] اگرچه با احساس برابری سازگار نیست اما با اصل صوری حاکم بر قبیله منطبق است. بدین معنا برآمدن آریستوکراسی انقلابی غیرادواری [non-cyclical] محسوب می‌شود، چرا که در جامعه‌ای مفروض هنگامی که آریستوکراسی به وجود می‌آید هیچ بازگشتی به برابری ذاتی و خون - برادری یا اجتماع در شکل باستانی آن ممکن نیست. گوردون چاپلند که در دوره‌ی باستان‌شناختی نوسنگی، سکونت‌گزیدن در نخستین اجتماع‌های کشاورزی را انقلاب قلمداد کرد، لفظ انقلاب را تنها به معنای انقلاب غیرادواری به کار می‌برد. معنای انقلاب ادواری و بازگشت‌پذیر (مانند آنچه در ستاره‌شناسی می‌بینیم) را

گیاباتیستا ویکو به کار برد؛ این مفهوم از انقلاب دوباره از جانب ژان پل سارتر مطرح شد؛ او مفهوم بازگشت عنصری ابدی در وضعیت بشری را بسط داد، از آن جمله مفهوم ندرت را مورد توجه قرار داد.

3- مارکس بدین موضوع اشاره کرد (گزیده‌برداری‌ها، ص 33) که مورگان نظام حقوقی قبیله‌ای [ Jus gentilicium] را در خصوص ایروکویی‌ها استخراج کرد و همین کار را در قبال یونانیان و رومی‌ها نیز انجام داد (بخش 2 فصل هشتم و یازدهم جامعه باستان این موضوعات را دربرمی‌گیرد). نظام حقوقی قبیله‌ای در واقع یک نابهنگامی است؛ چرا که تنها می‌تواند پس از به‌پایان‌رسیدن نظام قبیله‌ای طرح شود؛ چنانچه در روم باستان نیز می‌بینیم که قانون قبیله‌ای تنها زمانی تکوین می‌یابد که تیره دچار افول، و جامعه‌ی سیاسی تأسیس شده است. از نقطه‌نظری دیگر، اصولاً نظام حقوقی قبیله‌ای مفهومی متناقض است. قوم‌شناس به‌عنوان ناظر بیرونی می‌تواند تدوین یک نظام حقوقی قبیله‌ای را وظیفه‌ای برای خود بداند؛ اما او به تدوین نظام حقوقی قبیله‌ای در یک جامعه‌ی خاص (مانند آنچه رومی‌ها برای خود نوشتند) اقدام نمی‌کند، بلکه به‌طور عام به نظام حقوقی قبیله‌ای حاکم بر تیره به مثابه یک انتزاع و جامعه‌ی قبیله‌ای به‌عنوان پدیده‌ای عمومی می‌پردازد. این وظیفه‌ای بود که مورگان برای خود تعیین کرد و این که آیا او موفق شد یا نه، بستگی دارد به رابطه‌ی تصدیق مشخص نظام حقوقی قبیله‌ای ویژه‌ی او با عامیت این نظام. به هر طریق این بخش از کار مورگان به‌نحوی دست‌گامند پی‌گیری نشد. مورگان خود چنین تلاشی را نخست به‌نحوی شبه دیالکتیکی نه در مورد تیره، بلکه درخصوص ضد آن یعنی خانواده آغاز کرد، [نهادی که] او به‌عنوان اصلی فعال (مارکس، گزیده‌برداری از مورگان، ص 10) و نیز نوعی انفعال (این مقدمه، یادداشت 16، پایان را ببینید) می‌فهمید. اما او نه توانست بین این دو وجه متضاد هیچ ارتباطی برقرار کند و نه ادراکی را که تلویحاً در آن موجود بود، بسط دهد. درحالی که رابطه‌ی تیره به مثابه اصلی فعال و اصلی منفعل با تیره به‌عنوان یک نهاد انضمامی - هم فعال و هم منفعل - رابطه‌ای اساسی در تحلیل انتقال به تمدن است. بعلاوه در مساله‌ی انحلال تیره نمی‌توان این فرایندها و روابط را کنار گذاشت.

\*\*\*

مارکس در گزیده‌برداری‌هایش، نقاط اختلاف مورگان با آموزه‌ی تکامل‌گرایی تک‌خطی را مشخص کرد و در این مورد جانب او را گرفت. ارجاعاتی که مورگان به‌دو خط پیشرفت در دو نیمکره‌ی شرقی و غربی داشت مورد توجه مارکس قرار گرفت؛ همچنین همانندی‌های بین این دو خطِ تطور. بعلاوه مورگان مابین جمعیت‌هایی که طبق دستگاه او در مراحل مختلف توسعه بودند، عامل عاریه‌گیری و امتزاج را دخیل کرد. مارکس هم این عوامل را در مورد بریتانیایی‌های باستان (گزیده‌برداری‌ها، ص 14) مورد توجه قرار داد [30] و آن‌ها را به‌عنوان پدیده‌ای عام

در نظر گرفت (گزیده‌برداری‌ها، ص 22). [31] مورگان خانواده‌ی پدرسالار عبرانیان و رومی‌ها را به مثابه موردی استثنایی در تکامل جامعه و خانواده لحاظ کرد و بنابراین خارج از تطوری تک‌خطی دانست. این دیدگاه مورگان برای مارکس (گزیده‌برداری‌ها، ص 4) قابل توجه بود. او چنین دیدگاهی را رد نکرد، بلکه از طریق پیراستن و تعدیل، آنرا مناسب با طرح خود ساخت. اما انگلس مفهوم خانواده‌ی پدرسالار به مثابه شکل اصلی و خاستگاه خانواده‌ی مدرن را پذیرفت. به نظر او خانواده‌ی شرقی از خانواده‌ی پدرسالار باستان (عبرانی و رومی) روندی تک‌خطی از تکامل را طی کرده است. [32] به هر صورت باید توجه داشت که در نهایت آموزه‌ی تک‌خطی بر تفکر مورگان و معاصرانش غالب بود و بدین ترتیب تنوعات و تفاوت‌ها به مثابه فرعی بر آن آموزه فهم می‌شدند. به این معنا رابطه‌ی متقابل دیالکتیکی بین یک خط و خطوط پرشمار دیگری از پیشرفت انسانی در آن دوره مد نظر قرار نگرفت.

بنا بر طرح پیشنهادی مورگان خاستگاه اقتدار پدری تک‌همسری شدن سرشت خانواده است. این که، افزایش مقدار اموال و نیاز به حفظ و ابقای آن در خانواده به آنجا راه برد که انتقال تبار از زن به مرد منتقل شد. بدین ترتیب مبنایی واقعی برای این قدرت مردانه وجود داشت. [33] (همانطور که گایوس [Gaius] نشان داده بود که خانواده‌ی رومی به پدر قدرتی استثنایی نسبت به پسر داد؛ مورگان خانواده‌ی رومی را - مادام که پدرسالارانه است - استثنا در نظر گرفت). مورگان همچنین در ارائه‌ی شواهد برای رفتن ژرمن‌ها به سمت خانواده تک‌همسر، نظرات تاسیتوس را مرجع قرارداد (که البته نظر تاسیتوس در اینجا مشخص نیست): «محمتم به نظر می‌رسد که ... [خانواده]ی ژرمن‌های قدیم برای تنها دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زندگی، سازمان بسیار ضعیفی بود؛ و ... در یک خانوار [household] اشتراکی [مارکس، گزیده‌برداری از مورگان، ص 16، اضافه شده به متن: همچون اسلاوهای جنوبی] از خود محافظت می‌کرد که این خانوار از خانواده‌های خویشاوند تشکیل شده بود. زمانی که برده‌داری تبدیل به یک نهاد شد این خانوارها ناپدید شدند». [34] مارکس به این عبارت افزود: «درواقع خانواده‌ی تک‌همسر برای آن که بتواند به‌طور مستقل و منزوی از بقیه اجتماع موجودیت داشته باشد، در همه جا مستلزم طبقه‌ی مستخدمانی خانگی بود که درواقع همان بردگان بودند». مورگان بر این نظر بود که خانواده نسبت به جامعه تاثیرگذار و تعیین‌کننده نیست بلکه این جامعه است که برای خانواده موثر و تعیین‌بخش است: «جامعه‌ی ژرمنی در آن دوره به اندازه‌ی کافی برای ظهور نوع والاتر خانواده‌ی تک‌همسر پیشرفت نکرده بود». این موضع باید در عطف به رابطه‌ی بین خانواده با نظام خویشاوندی در نظر گرفته شود (مارکس، گزیده‌برداری از مورگان، ص 10). [35]

پدرسالاری خانواده‌های یونانی، رومی و عبرانی و از طرفی دیگر وابستگی این جوامع به خدمات مربوط به کشاورزی (و چوپانی)، بردگی و در مورد روم به‌طور بالقوه به سرف‌داری، نشان می‌دهد که شکل پدرسالارانه‌ی خانواده در

تجربه‌ی بشریت استثناء بود؛ این استثناء به‌طور کلی شامل توسعه‌ی تمدن غربی، در تخالفش با تمدن شرقی نیز می‌شود. تمدن در غرب در پیوند با عروج خانواده‌ی پدرسالار - البته نه تماما و نه منحصر در پیوند با آن - و تک‌همسر پدید آمد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت تمدن خود، توسعه‌ای غیرعادی است. این خط فکری را فوریه شکل داد و ریشه در نظرات گایوس دارد؛ مارکس بعداً آن را کشف کرد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 16): «فوریه دوره‌ی تمدنی را با تک‌همسری و مالکیت خصوصی بر زمین مشخص ساخت. خانواده‌ی مدرن نه تنها اصل برده‌داری بلکه سیرف‌داری را نیز دربرمی‌گیرد، چرا که از آغاز وابسته به خدماتی است که برای کشاورزی ضرورت دارند. این خانواده به صورتی مینیاتوری همه‌ی آن تضادهایی را درون خود حمل می‌کند که بعداً به‌طور وسیعی در جامعه و دولت گسترش یافتند». انگلس بعداً در یادداشتی در پایان *منشاء خانواده*، نظری در مورد فوریه می‌دهد [36] که بقایای تفکر مارکس در مورد توسعه‌ی خانواده‌ی باستان در آن دیده می‌شود. [37]

خانواده‌ی عصر کلاسیک، مینیاتور جامعه است، اما هرچا شکل تک‌همسری به‌خود می‌گیرد بر نهادهای اجتماعی‌ای متکی است که نسبت به گروه شخصی خویشاوندی، بیرونی هستند: بردگان، خدمت‌کارهای خانگی (در دربارهای بزرگ، ملازمان و ارباب رجوع‌ها)، بعداً سیرف‌ها و .... بنابراین تضادهایی که خانواده در شکل مینیاتوری متضمن آن‌هاست، درون خود خانواده ایجاد نشده‌اند بلکه پس از ایجاد، توسط جامعه به خانواده وارد شده‌اند. این شکل از خانواده بخشی از جامعه‌ای است که یا درحال پیشروی به سمت تمدن است یا متمدن محسوب می‌شود. در این‌جا روابط بین خانواده و جامعه یا روابط درون خانواده، خانواده به‌عنوان مینیاتوری از جامعه، از اساس با روابطی که برای مثال در خانواده و جامعه‌ی سنتی‌هاوایی وجود دارد، متفاوت است. مورگان نوشت: «احتمالاً خانواده‌ی واقعی در میان هاوایی‌ها نمی‌تواند به‌همان اندازه‌ی گروه مبتنی بر ازدواج گسترده باشد. ضرورت، زیرشاخه‌های آن گروه را ناگزیر خواهد کرد که به گروه‌های کوچک‌تری تبدیل شوند تا امرار معاش و حفاظت متقابل ممکن شود؛ اما هر خانواده‌ی کوچک‌تر مینیاتوری از گروه خواهد بود». [38] مورگان منظور خود را مشخص نمی‌کند که آیا خانواده، مینیاتوری از آن گروه ازدواجی بزرگ‌تر خواهد بود یا مینیاتور گروه کوچک‌تری است که درون آن گروه بزرگ، برای امرار معاش و محافظت شکل می‌گیرد. بافتار متن، ما را به برداشت دوم رهنمون می‌شود دال بر این‌که خانواده‌ی کوچک‌تر، مینیاتوری از گروه کوچک‌تر در هاوایی است. مارکس عبارت مورگان را بدون اضافه‌کردن هیچ اظهار نظری نوشت (گزیده‌برداری‌ها، ص 8). مساله در اینجا این است که واژه‌ی «مینیاتور» در صفحه‌ی 16 گزیده‌برداری‌های مارکس به تفاوت کلی خانواده و جامعه اشاره دارد، و بدین ترتیب استفاده از همان واژه در ارجاع به هاوایی‌ها برای برخی گمراه‌کننده بوده است. خانواده در جامعه‌ی رومی، [به معنایی که در مورد هاوایی‌ها به کار می‌رود] مینیاتوری از هیچ نهاد اجتماعی بزرگ‌تری نبود؛ بلکه تضادهای درون خانواده، مینیاتوری از تضادهای بیرون از آن بودند و این در مورد جامعه‌ی متمدن مدرن هم صدق می‌کند، البته در جامعه‌ی مدرن باید روابط مشخص تغییر یافته‌ای را نیز

اضافه کرد. در هر صورت، روابطی که هم خانواده‌ی رومی و هم خانواده‌ی جامعه‌ی متمدن با زمینه‌ی اجتماعی خودشان برقرار می‌کنند به کلی با روابط خانواده‌ی سنتی هاوایی با گروه اجتماعی اولیه‌ی دربرگیرنده‌ی خود، متفاوت است.

## دولت و جامعه‌ی متمدن

در این بخش از متن مساله‌ی پیدایش و پای‌گیری دولت مطرح شده است: دولت نهادی از جامعه است، بنابراین نه ورا اجتماعی [extrasocial] و نه فرا اجتماعی است. دولت نهادی از جامعه‌ای است که دچار تضاد و تقسیم درونی شده، بنابراین نهادی عام و جهانی در جامعه‌ی بشری نیست، چرا که برخی جوامع، ابتدایی و بیشتر همگن‌اند. دولت نمی‌بایست به لحاظ نوع‌شناسی به دولت رومی، دولت سرمایه‌داری مدرن و غیره تقسیم شود؛ زیرا مسئله در اینجا بر سر مقوله‌ای [category] نهادی و کلی متعلق به یک نوع جامعه است. مارکس مساله‌ی دولت در رابطه با جامعه را، در یادداشت‌های خود بر متون مابین مورد بررسی قرارداد. آنچه در یادداشت‌های مربوط به گزیده‌برداری از مورگان مورد توجه قرار می‌گیرد مساله‌ی دولت در ارتباط با انتقال از بربریت به تمدن است که در ادامه به طرح آن می‌پردازیم:

مورگان انتقال جامعه‌ی یونان از سازمان تیره‌ای به سازمان مدنی (سیاسی) را به دوره‌ای بین اولین المپاد (776 ق.م) و زمان کلیستنز (508 ق.م) نسبت داد. [39] مارکس (گزیده‌برداری‌ها، ص 67) برای این عبارت این‌گونه توضیح نوشت: «او باید گفته باشد که واژه‌ی «سیاسی» [political] معنایی ارسطویی دارد = شهر، و حیوان سیاسی = شهروند است». در نظر ارسطو انسان به واسطه‌ی سرشتش، *physei*، حیوانی سیاسی، یعنی مخلوق شهر [polis] است. [40] مارکس در مقدمه‌ی گروندریسه در مورد این تعریف ارسطو اظهار نظر کرد: «انسان در دقیق‌ترین معنا **حیوانی سیاسی** [zoon politikon] است، یعنی نه تنها حیوانی اجتماعی است بلکه فقط در جامعه است که امکان تفرد را دارد». [41] او به این مساله در سرمایه بازگشت: «... اگر انسان در سرشت خود آن‌گونه که ارسطو می‌اندیشد حیوان سیاسی نیست به‌هرحال حیوانی اجتماعی است». اما در بازگشتی مجدد به این موضوع نوشت: «تعریف ارسطو واقعا انسانی با سرشت شهروند یک شهر را توصیف می‌کند، این تعریف همان‌قدر مشخصه‌ای برای عصر کلاسیک است که تعریف فرانکلین از انسان به‌عنوان حیوان ابزارساز، عصر یانکی‌ها [Yankeeedom] را به ذهن می‌آورد». [42] تعریف ارسطو از انسان، متعاقب بحث او از زندگی اجتماعی در خانواده، روستا و مجموع روستاهاست که مطرح می‌شود و نتیجتاً به بحث دولت-شهر می‌رسد؛ در ادامه و در پیوند با این تعریف، یونان و فرم‌های دولتی بربریت مقایسه می‌شوند. [43] این که انسان، در ادراک ارسطو، همه جا در شهرها زندگی نمی‌کند واضح است. بنابراین، زندگی سیاسی یعنی زندگی در شهر و دولت‌شهر که ارسطو آن را

وابسته به سرشت بشر می‌داند، منظری از سرشت واقعی او نیست، چرا که تنها به بخش کوچکی از کل بشریت مربوط بوده و هنوز هم مربوط است؛ این نوع زندگی، بالقوگی‌ای در انسان، هدف‌نهایی او و بهترین سرشت یا هدف غایی او است که بیش‌ترین انقطاع را از زندگی حیوانات و بربرها ایجاد می‌کند. بنا بر نظر ارسطو این نوع زندگی متعلق به سرشتی از انسان است که هنوز بربرها، آن‌گونه که او تشخیص می‌دهد، بدان دست نیافته‌اند؛ اما به‌رحال همه‌ی انسان‌ها آرزوی آن را دارند. مارکس بین انسان اجتماعی به مثابه حیوانی اجتماعی به‌طور عام و حیوانی سیاسی به‌طور خاص تفاوت می‌گذارد، و خاطر نشان می‌کند که زندگی در پولیس یا در جامعه‌ی مدنی در آن دوره، مشخصه‌ی انسان‌ها در جامعه‌ای انضمامی بود.

ایده‌ی مارکس در 1857-1858 صورت‌بندی‌ای انتزاعی‌تر داشت. در این صورت‌بندی، عامیت جامعه‌پذیری متضاد با تفرد در نظر گرفته می‌شد و تنها در جامعه این امکان وجود داشت که جامعه‌پذیری گذاری دیالکتیکی به متضاد خود [یعنی تفرد] داشته باشد. خودِ جامعه که در این گذار خود را متحقق می‌کند، بدون انضمامیت خاصی باقی ماند. در صورت‌بندی این ایده در سرمایه شرایط [زندگی] انسان در جامعه، به‌نحوی دیالکتیکی راهی از انتزاعش به انضمامیت در جوامع خاص می‌گشاید؛ در کتاب سرمایه بحث در مورد یونان باستان در یک مورد و آمریکای قرن هجدهم در موردی دیگر در همین رابطه انجام می‌شود. البته این روند با حرکت از یک خاص‌بودگی به خاص‌بودگی دیگر شکل نمی‌گیرد، بلکه در هر کدام بر انضمامیت‌هایی جداگانه، بدون ارتباط تاریخی، تکیه دارد. بنابراین در متن، تعیینی تاریخی از یک انضمامیت به انضمامیت دیگر وجود ندارد؛ بلکه انسان در رابطه‌ای دوگانه مدنظر است: از سویی انسان با انسان در جامعه‌ای خاص و انضمامی، و از سوی دیگر انسان با طبیعت به وساطت ابزار؛ طرح این معضل، از سویی دال بر انتقال از رابطه‌ای انضمامی به رابطه‌ای انتزاعی است و از سوی دیگر بر انتقال از وضعیتی بالفعل به وضعیتی بالقوه در انسان. از این طریق در تعریف سرشت انسان گذار از وساطت روابط اجتماعی به وساطت ابزار کار وضع می‌شود. هر یک از معیارها هم‌هنگام تعیینی خاص و انضمامی است و در عطف به تمامیت نوع بشر یک انتزاع است. آنچه در این میان منتفی می‌شود از یک‌سو تعریف کل‌گرایانه و به‌لحاظ گشتالتی انتزاعی بشر و سرشت انسانی است و از سوی دیگر تعریف دکارتی انسان، همچون تعریف جان یا روح.

بنابراین دو جامعه در کنار هم گذاشته می‌شوند، اما نه به‌عنوان متضادهایی آشتی‌ناپذیر. این دو جامعه به‌طور هم‌زمان مثال‌هایی از دو تعریف انسان در مارکس هستند و در واقع به‌عنوان نموده‌هایی انضمامی نشان می‌دهند انسان چگونه انسان می‌شود؛ از طریق زندگی در جامعه از سویی و استفاده از ابزارها از سوی دیگر. تز ششم مارکس در فوئرباخ انسان را به‌عنوان مجموعه‌ی بهم‌پیوسته‌ای از روابط اجتماعی تعریف می‌کند؛ فردیت منزوی و جداافتاده یک انتزاع است [44] (ما این مساله را در ادامه بحث خواهیم کرد، در ارجاع به گزیده‌برداری‌های مارکس از ماین). مقدمه‌ی گروندریسه این ایده را بسط می‌دهد در حالی که پیش از آن در «نقد مکتب تاریخی حق» (1842) و در «نقد

فلسفه‌ی حق هگل» (1843) بدان اشاره‌هایی شده بود. در چارچوب سرمایه این ایده‌ی انسان اجتماعی به‌طور انضمامی و به‌عنوان پراکسیس جوامع خاص طرح می‌شود. در *دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی* (1844) نیز مارکس به طرح مسأله‌ی میانجی‌گری ابزارها در رشد انسان می‌پردازد: انسان از طریق کار بر جهان عینی به‌خود همچون موجود نوعی [Gattungswesen] معطوف می‌شود؛ و زندگی نوعی‌اش، عبارت از همین است. [45]

این ایده در *ایدئولوژی آلمانی* [46]، *مانیفست کمونیست*، *گروندریسه* و *سرمایه* [47] انضمامی‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد. بدین ترتیب رابطه‌ی انسان در جامعه و رابطه‌ی انسان با طبیعت نخستین وجوه وجودی برخوردار از کنش متقابل برای نظریه‌ای یگانه و یک‌پارچه در باب انسان‌اند که در تخالف و نقطه‌ی مقابل نظریه‌ای است انتزاعی درباره‌ی وضعیت بشری، جوهر یا سرشت انسان. در واقع در نگاه مارکس انسان، انسان می‌شود، نه تنها در جامعه بلکه در یک جامعه‌ی انضمامی و نه تنها از طریق میانجی‌گری ابزار، بلکه از طریق کار عملی معین با این ابزار، روی طبیعت. البته این نظریه‌ی مارکس، مؤلفه‌ی دیالکتیکی دومی دارد که متضاد با مؤلفه‌ی اول است و بیان‌کننده‌ی انسانی است که الف) از طبیعت به‌واسطه‌ی ابزارش و ب) در جامعه، طی فرایندهای تاریخی بیگانه شده است. دومین مؤلفه در *دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی* بیانی انتزاعی داشت و در مجموعه‌ی متون بعدی به‌صورتی انضمامی‌تر مورد بحث قرار گرفت؛ بالاخره موضع دفاتر 1880-1882، طرح مقابله‌ی مشخص بین وضعیت انسان ابتدایی در جوامع خاص با زندگی انسان در جوامع تقسیم‌شده، صنعتی و شهری را ممکن ساخت.

مارکس در شرح وضعیت سیاسی جامعه‌ی یونان، روابط بین انتزاع و انضمامیت را مطرح کرد و بدین ترتیب در تقابل با صورت‌بندی انتزاعی مورگان قرار گرفت. بعلاوه مارکس در صورت‌بندی خود از این روابط، تضادهای وجه‌های عینی و ذهنی را نیز لحاظ کرد؛ درحالی که مورگان صرفاً انتزاع را در عینیتی که داشت مفروض گرفت.

مورگان، با ارجاع به گذار جامعه‌ی یونانی از سازمان قبیله‌ای به سازمان سیاسی، تزئوس [Theseus] را نه تنها به‌عنوان فرد بلکه به مثابه نماینده‌ی دوره‌ای یا مجموعه‌ای از رخدادها در نظر گرفت، [48] حال آن‌که مارکس نام او را صرفاً برای متمایز کردن دوره‌ها (و کاربردهایی مانند آن) به کار برد. مارکس درباره توصیف مورگان از تزئوس همچون حاکمی متمایل به مردم در آن دوران، نوشت:

«اظهار پلوتارک که «فقرا و فرودستان بی‌درنگ از فراخوانی‌های تزئوس پیروی می‌کنند» و قضاوت ارسطو که تزئوس «گرایش به مردم داشت»، برخلاف نظر مورگان بر این مسأله دلالت دارد که رؤسای تیره‌ها به‌دلیل برخورداری از ثروت و مانند آن، از پیش با توده‌ی مردم تیره‌ها به تضاد در منافع می‌رسیدند، و این امر در پیوند با مالکیت خصوصی بر خانه‌ها، زمین‌ها، گله‌ها و نیز خانواده‌ی تک‌همسر گریزناپذیر بود.

مارکس به مسأله‌ی انشعابی که پیش‌تر در فرایند انحلال و گذار در جامعه‌ی قبیله‌ای یونان روی داده بود، با این فرض مورگانی بازگشت که وحدت نظام اجتماعی کهن به دلیل تغییر موقعیت موضعی دیگر قابل دفاع نبود [49]: «گذشته از موقعیت موضعی، تفاوت مالکیت در یک تیره واحد، وحدت منافع اعضای آن را به تضاد میان آنها کشاند. بعلاوه در کنار زمین و چهارپا، سرمایه‌ی پولی نیز با گسترش برده‌داری از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار شد» (مارکس، گزیده‌برداری‌ها، ص 79). مورگان، در بخش اول کار خود، مالکیت و انباشت آن را به موازات سرزمین، به‌عنوان معیار گذار از همبودی به شهرمندی، یا سازمان سیاسی، در نظر گرفت [50]؛ اما صرفاً در وجه عینی‌اش، بی‌آن‌که به درونی‌شدن این رویدادها، به مثابه منفعت، اشتراک منافع و کشاکش منافع مجتمع‌ها به‌دلیل توزیع نابرابر مالکیت توجه کافی مبذول دارد. مارکس یادآور شد که در تحلیل مورگان از انحلال تیره‌ها و شکل‌گیری جامعه‌ی سیاسی، معیار مالکیت کنار گذاشته شده بود. بعلاوه مورگان ارتباط تنگاتنگ وجه‌های ابژکتیو و سوژکتیو را در مقام منافع اجتماعی نادیده گرفت، هرچند ارتباط این وجوه، بی‌شک به‌طور مکنون و تلویحی، عناصر کل تحلیل او هستند.

مارکس در جایی دیگر تفاوت در میزان مالکیت و توزیع نابرابر آن را در شکل زمین، گله و همچنین سرمایه در شکل پولی آن (که همراه با توسعه‌ی برده‌داری باب شده بود) مشخص کرد. بنابراین منفعت در میان مجتمع‌های انسانی به شیوه‌های گوناگونی به‌صورت سرمایه (در شکل پول یا چهارپا) درونی می‌شود، زیرا با سهولت بیش‌تری نسبت به زمین، قابل واگذاری است. ضمناً باید توجه داشت که زمین خود با کار بردگان بر روی آن، به‌کمک چهارپایان، ابزارآلات، اختراعات مکانیکی و غیره بهبود می‌یابد و ارزش بیش‌تری پیدا می‌کند. این شیوه‌های کار و پرورش [زمین] - همان‌طور که مارکس در یادداشتی بر دکارت یادآور شد - تاریخاً ابتدا به‌طور ارگانیک و سپس مکانیکی به پیش می‌روند. [51] بردگان، در هستی خود به‌عنوان اموال، ابزار توزیع نابرابر مالکیت و در هستی خود به‌عنوان انسان، منفعتی متضاد در جامعه علیه مالکیت دارند. رابطه‌ی ارباب-برده، توزیع نابرابر مالکیت، مالکیت فردی بر اموال خواه زمین، چهارپا، یا بردگان - گردش سرمایه در شکل پول و تضاد منافع در جامعه، همه و همه، در دوره‌ی انحلال تیره‌ها ظهور می‌کنند و در گذار تیره به جامعه‌ی سیاسی استقرار می‌یابند. هم‌جواری صرفاً زمانی این موارد و سهم آنها در فرایند گذار نهایتاً به شکل‌گیری فرم بعدی زندگی اجتماعی همراه با غلبه‌ی مالکیت خصوصی بر اموال، شکل‌گیری طبقات اجتماعی متضاد و نیز انحصار قدرت سیاسی به دست یکی از این طبقات که بیش‌ترین میزان مالکیت را دارد، می‌انجامد؛ این، هم‌هنگام فرایند شکل‌گیری نهادهای اجتماعی مالکیت، طبقات شاخص و دولت است. مارکس درونی‌شدن این قالب‌های اجتماعی در گروه‌هایی از افراد را - که تحت عنوان منافع جمعی می‌شناسیم - به مثابه تبدیل وحدت منافع به جمع‌های متقابلاً آنتاگونیستی در جامعه تلقی می‌کند.

حوزه‌ی مذهب، مفر کلاسیک توسعه‌ی دیالکتیک در مکاتب پسا‌هگلی راست و چپ بود که در آن برونو باوئر، لودویگ فوئرباخ و دیگرانی چون کیرکه‌گارد، نقش خود را ایفا کردند. مارکس و انگلس با استفاده از ادراکات این حوزه، کارِ عظیم خود در *خانواده‌ی مقدس و ایدئولوژی آلمانی* را به انجام رساندند. در همین رابطه مارکس در فصل مربوط به بت‌وارگی کالا در جلد اول *سرمایه* نیز بحثی دیالکتیکی داشت. در فصول پایانی جلد سوم نیز انگلس مطالبی از مارکس در مورد موضوع شیء‌وارگی [Verdinglichung] آورد که بسطی از ایده‌های قبلی در همین زمینه بود. بدین ترتیب حوزه‌ی مذهب مورد نقد دیالکتیکی قرار گرفت، نه به دلیل فرصتی که برای نمایش تردستی و سخن‌وری فراهم می‌آورد که در آن روح به ماده بازتبدیل می‌شد؛ بلکه دلیل آن بیش‌تر صورت‌بندی رازآمیز مذهب بود که موجب می‌شد ارتباط بین انسان‌ها با ارتباط بین چیزها جایگزین شود و منفعت مادی جایش را به بازنمایی آسمانی خود، یا نوعی انتزاع دهد. منفعت، رابطه‌ی متقابل وجوه عینی و ذهنی انسان در یک رابطه‌ی اجتماعی خاص است، اما در بازنمایی مذهبی به‌عنوان وجودی ذاتی [hypostasis]، یعنی شکل اثیری آن منفعت، بیرونی می‌شود. هم در *دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی* و هم در *سرمایه* رابطه‌ی عینیت-ذهنیت انسان برای غلبه بر صورت‌بندی یک طرفه‌ای نشان داده می‌شود که از سویی نوعی وجود-بخشی و از سوی دیگر تصلب آن است. این نقد را مارکس در آثار آغازین در سطحی انتزاعی درباره‌ی جهان انسانی به‌طور اعم مطرح کرد و در *آثار متأخر* خود علیه وضعیت مشخص بشر در جامعه‌ی غربی به‌کار گرفت. انضمامیت بخشی مارکس در این زمینه در بخش‌های نسبتاً اندکی از یادداشت‌برداری از مورگان، فی‌نفسه در مورد مذهب در جامعه‌ی ابتدایی ادامه یافت؛ این کار بیش‌تر در گزیده‌برداری از لوبوک بود که به انجام رسید. او عنصر مذهب را در دست‌نوشته‌های مربوط به مورگان در پیوند با همکاری واقعی و مالکیت اشتراکی واقعی مطرح کرد و نشان داد که هر اندازه امر اجتماع و مشارکت [commonalty] قبیله‌ای رو به سمت ناپدیدشدن داشته باشد اهمیت آداب مذهبی تیره بیش‌تر می‌شود؛ مادام که تیره اساساً بتواند به حیاتش ادامه دهد. (گزیده‌برداری از مورگان، ص 71).

می‌توان از وجهی صوری به اندیشه‌ورزی مارکس در حوزه‌ی قوم‌شناسی، ارتباط او با انسان‌شناسی تجربی و فلسفی و جنبه عملی فعالیت سیاسی نزدیک شد. دستگاه مطالعات او متشکل از انتخاب‌هایی است که از کتاب‌ها و موضوعات، روش گزیده‌برداری، یادداشت‌ها و اظهارنظرها به‌عمل آمده است و این‌ها به‌همان اندازه که ناظر بر محتوایند، بر شکل نیز ناظرند. به‌کارگیری اسلوب صرفاً صوری در مورد دفاتر، دربرگیرنده بررسی میزان نسبی فضا و جزئیات اختصاص یافته به یک موضوع مفروض، توالی موضوعات، و میزان تطابق این موضوعات با موضوعات

کتاب مورد مطالعه است. رویکرد تماماً بیرونی و صوری نسبت به محتوای تفکر مارکس در این گزیده‌برداری‌ها، با تأکیدات و یادداشت‌ها و نشانه‌گذاری‌های حاشیه‌ای او سر و کار دارد. (این رویکرد از منظری عینی، دنباله‌ی تفکرات مارکس را بررسی می‌کند. بررسی روابط درونی این متون با نوشته‌های قبلیش و موضوعات مرتبط با آنها وجوه عینی و ذهنی را باهم دربرمی‌گیرد). سازوکار صوری و فنی مورد استفاده در دفاتر قوم‌شناختی 1880-1882 به‌طور همزمان مشابه و متفاوت از آن سازوکاری است که او در *نقد فلسفه‌ی حق هگل* و *دست‌نوشته‌های اقتصادی فلسفی* به‌کار برد. تکنیک در دفاتر قوم‌شناختی معطوف به ژرفا [intensive] و در دو اثر دیگر معطوف به گستره [extensive] بود. اما این آثار خصلت‌نماهای مشترکی نیز از لحاظ محتوا داشتند؛ همچنین اگر نقد او بر پرودون در *فقر فلسفه* را در نظر بگیریم مشخص می‌شود که او در روش خود تلاش می‌کرد از طریق نقدهای فردی و افراد، نقدی اجتماعی برسازد و از طریق نقد اجتماعی به نقد افراد و متون فردی می‌رسید؛ در دفاتر اخیر این شیوه‌ی مارکس به کامل‌ترین شکل و با مثال در گزیده‌برداری از ماین پیاده شده است. باز در ارتباط با محتوا، مسأله‌ی منافع اجتماعی رسته‌ها یا طبقات، همچون طبقه‌ی زمین‌دار در *نقد فلسفه‌ی حق هگل* در نظر گرفته شده بود و همین مسأله در نوشته‌های آخر زندگی او باز مورد بررسی قرار گرفت. موضع مارکس در مورد مکتب تاریخی حق، موضوعی بود که هم در آثار اولیه و هم در آثار نهایی دنبال می‌شد؛ همین وضعیت در مورد موضع او نسبت به فلسفه‌ی تاریخی و اجتماعی یونان صادق است. در وجه صوری، مطالعات اولیه‌ی مارکس یکسره روشی تاریخی، منطقی و زبان‌شناختی داشت که بیش‌تر متمرکز بر هگل بود. او همان روش را به‌طور گسترده در آخرین مطالعاتش در مورد وجوه عینی و ذهنی انسان در تقابل با منافع اجتماعی جمع‌ها به‌کار گرفت. این تقابل دیالکتیکی در دوره‌ی انحلال تیره‌های باستانی نشان داده شد.

ما با شروع از وجه صوری به‌سوی محتوای آثار مارکس خواهیم رفت، طی کردن روندی معکوس به حدس و قیاسی محض می‌انجامد، چرا که آنچه در اختیار داریم هیچ رابطه‌ی معین درونی تعیین‌کننده‌ای با محتوا ندارد، بلکه فقط مربوط به آثار دیگران است. فرم به‌عنوان شاخصی برای میزان اهمیت و ارزش نسبی مطالب مختلفی که از آنها گزیده‌برداری شده و حاشیه‌نویسی‌های گه‌گاه مارکس بر آنها، مفید است. ما پیش از این نسبتی که کار مارکس با - و مبتنی بر - مطالب مورگان دارد را بررسی کردیم. در ادامه به‌طور جداگانه نسبت کار انگلس با مارکس و مورگان نیز بررسی خواهد شد. بررسی این نسبت‌های متقابل چارچوب ارجاع احتمالی را برای درک مارکس به‌دست می‌دهد و امکان نگاه به‌کار انگلس از مختصات دیگری را نیز فراهم می‌کند. در دنبال کردن توالی یادداشت‌ها و گزیده‌برداری‌های مارکس، دیالکتیکی تماماً عینی و بیرونی به‌کار گرفته می‌شود. چنین استفاده‌ای از دیالکتیک کاملاً رضایت‌بخش نیست، چراکه به کشف و فهم موضوع نمی‌پردازد، بلکه تنها آنچه را از قبل طرح شده است ارزیابی می‌کند و می‌سنجد، و این همان نخستین مرحله در دیالکتیک و مرحله‌ی منفی آن است.

مارکس گزیده‌برداری از مورگان را به‌طور نظام‌وار با تأکیدگذاری‌های مکرر و یادداشت‌های حاشیه‌ای بازبینی کرد؛ با این‌وجود در مقایسه با یادداشت‌های گزیده از ماین در این گزیده‌برداری‌ها درج اندکی نسبت به متن وجود دارد. کلیت ساختار بخش‌ها و فصل‌های مورگان با دقت در گزیده‌برداری وارد شدند، اما فقط تعدادی از صفحات ارجاع بازنویسی شدند. این تکنیک در رابطه با ماین تغییر کرد و آنجا به نسبت، درج‌های زیادی در متن انجام شد و ساختار فصل‌ها و نطق‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفت و مدام از صفحات ارجاع یادداشت‌برداری شد. آموزه و مواضع مارکس در یادداشت‌هایش از فیر و و لوبوک به‌مراتب کمتر از یادداشت‌های مربوط به ماین ابراز شد، نمود مواضعش در این یادداشت‌ها چه خارج از متن و چه از طریق درج داخل متن اندک بود؛ یادداشت‌های مربوط به آثار فیر و لوبوک بیش‌تر به‌منظور بسط و گسترش موضوعی انجام شدند که در یادداشت‌های مربوط به مورگان و ماین می‌بینیم.

### حاشیه‌نویسی‌های مارکس در گزیده‌برداری از مورگان

در یادداشت‌برداری از مورگان متونی که زیرشان خط کشیده می‌شود و بدین طریق متمایز می‌گردند، فضای گفتمانی و استدلالی کاملاً جداگانه‌ای هستند. رویکرد همانندی را نیز می‌توان درباره قالب‌های دیگر به‌کار گرفت: عبارات تأکیدشده، طول نسبی گفتاوردها و ... است که این موارد را اینجا بررسی نمی‌کنیم. مارکس از طریق حاشیه‌نگاری، حدود 130 قطعه از گزیده‌برداری‌ها و یادداشت‌هایش بر مورگان را برجسته کرد که از آن میان، 25 متن مربوط به اظهارنظرهای خود اوست (شماره جمع کل، سراسر شده است به این دلیل که برخی از حاشیه‌نویسی‌ها هم درج‌های خود او و هم مطالبی دیگر را دربرمی‌گیرد). برخی از این قطعات از سوی انگلس شهره و شناخته شده‌اند. برجسته‌سازی این بخش‌ها به دلایل متعددی صورت گرفته است: نخست دسته‌ای از متون هستند که مارکس به دلیل اهمیت استثنائی‌شان متمایز می‌کند؛ سپس آن قطعاتی را داریم که برای تأکید بر نکته‌ی خاصی (بر ضد آشیل لوریا، باکوفن، و غیره) به‌کار می‌روند. اگر این متون به‌دقت از نظر محتوا، بافتار و توالی‌شان بررسی شوند، می‌توانند بصیرتی نسبت به ماهیت و شکل آنچه مارکس از مطالعاتش در این زمینه‌ی اساسی مد نظر داشت، ایجاد کنند. اما این بررسی را باید به آینده موکول کرد تا دیگران در آن مشارکت جویند. ما اینجا خود را منحصرأ به کار بازنمایی شواهد و طرح کلی مساله محدود خواهیم کرد. سیاهه‌ای از این متون که برجسته شده، در ادامه می‌آید:

جدول 2: حاشیه‌نگاری‌های کنار متن

حواشی خود مارکس	گزیده‌برداری از مورگان	صفحه
		گزیده‌برداری
	کشت و زرع، باغ‌های محصور	3

4	لوکرتیوس، اشاره به کشت. بی‌قاعدگی جنسی و زندگی دسته‌ای	
9	هردوت درباره‌ی ماساژت. خانه‌های اشتراکی در قبایل ونزوئلا	
10	مشابه در برزیل (bohios)	
13	کمونیسیم هم خون خانواده‌های پونولوایی، سیندیاسمین؛ خانوارهای اشتراکی؛ نوشتن در مورد مسکن همگانی، مالکیت اشتراکی	اسلاوهای جنوبی، روس‌ها (2) (ارجاع)
14	انگلیسی‌های باستان	
15	اقتدار پدرسالار بر مالکیت	فوریه، خانواده و دولت
16	خانواده‌ی تک‌همسر؛ گایوس، خانوار ژرمنی	اسلاوهای جنوبی، خانواده و برده‌داری
19	سیستم اجتماعی و خانواده؛ برابری جنسیتی	
20	هتاریسم	
21	مالکیت اشتراکی وحشی‌ها؛ وراثت X قبایل پیشرفته‌تر آنها را زیر سلطه گرفته‌اند. زمین‌های قبیله‌ای اشتراکی. مالکیت	
23-22	افزایش در مقدار اموال	
23	فلزات نخستین‌بار برای تزئین. تقویم برای اندازه‌گیری زمان	
24	انباشت مالکیت، مالکیت اشتراکی. پتوها و نخ	
25	پلوتارک در مورد سولون؛ دولت و مالکیت فردی. زمین‌های اشتراکی	
26	تجارت هومری. مالکیت فردی و مشاع [joint]	لوریا و شور و شوق برای مالکیت
27	مالکیت فردی شناخته نشده	

29	اجتماع ازدواج مردان و زنان	
32	ازدواج گروهی. مالکیت و تبار مرد	
33	خانه‌ی مشاع ایروکویی‌ها؛ کمونیسیم در زندگی	
34	اموال منقول و غیرمنقول	
35	اموال غیرمنقول. خانه‌های دارای ساختی همیارانه	
39	قمار	
40	دفن ساچم (رئیس در قبایل سرخپوست). نیروی نظامی فراتری	
41	خروج مردم. عامل جمعیت. قبایل میسوری	
42	قبیله‌ی دودمان اوجیبوا. سفالگری هندی. خروج از قبایل - عامل جغرافیایی. زبان و سرزمین 3. مرکز طبیعی هندیان - عوامل جغرافیایی	
43	کشف کشاورزی ذرت در امریکایی مرکزی، انتقال به جنوب غربی امریکا، به شمال امریکای جنوبی، به اینکاها. دولت و تیره‌های ایروکویی	
44	شورای ساچم‌ها و رئیسان	
45	نقش زنان در دولت ایروکویی‌ها	
46	جمعیت کم آمریکای شمالی بومی و غیره به دلیل زندگی پرمخاطره و نزاع	
47	یکدلی در شورای ایروکویی‌ها	
49	دولت اونانداگا	
49	تشریفات شورای ایروکویی‌ها (3 ارجاع)	
50	یکدلی در رای در شورا	
51	دموکراسی در بربریت پایینی و میانی. اتحاد در زبان و دولت	
55	رشد مالکیت، شیوه‌های ارث‌بری	

57	تیره‌های تقسیم‌شده. نام‌گذاری تیره‌ها	
58	ازدواج خویشاوندی کوچین	تیره، کاست و سلطه شکل‌گیری کاست
59	اسطوره‌ی منشاء موکویی	
60	زمین اشتراکی لاگونا	
61	اقتصاد بدون پول آرتک؛ تصرف اشتراکی زمین؛ عامل جغرافیایی در زیستگاه سرزمینی آرتک	
63	اندازه‌ی زیستگاه آرتک	
64	سازمان آرتک؛ تصرف زمین به دست تیره‌ها	
65		سازماندهی دولتی آرتک
68-67		سازماندهی قبیله‌ای یونانی
68	مالکیت اشتراکی یونانی	
69	تیره و گروه بی‌قاعده	
70	سولون و اصلاح وراثت	
73	آشیل در هومر	
74-73	جمهوری یانکی و گلدستون	همان
74		شومان درباره‌ی دموکراسی هومری
75	کارکردهای قضایی آلمانی. بارو و زیستگاه بربر	
76	پلوتارک درباره‌ی تزئوس	جمعیت آتنی فانتزی پلوتارک
77		برخلاف مورگان؛ تضاد منفعت
78-77	پلوتارک درباره‌ی اصلاحات سولون. زبان و زیستگاه	سنجش‌ها و ارزش‌گذاری‌های باستانی نقد پلوتارک.
79		تفاوت در مالکیت شومان درباره‌ی دم (تقسیمات)

		سیاسی در یونان باستان)
81-80	نام‌های قبیله‌ای یونان، سربازی کلیستنز، پریکلس	شومان؛ پریکلس
81	مومسن - روم	
84	مالکیت اشتراکی یونانیان	
85	کمونیسم در خانوار؛ نام‌های قبیله‌ای	
87	نهاده‌ها، نه انسان، در تاریخ	گاه‌شناسی رومی
88	تقسیم رمولوسی رم	
89	گرو و برده‌داری؛ تقسیم یونان. ملک مشاع پوئبلو؛ آرتک	
90	تقسیم جامعه‌ی رومی از طریق مالکیت	
91	سناتورها و تیره‌ها. پلوتارک درباره‌ی نوما	برخلاف پلوتارک
93	مالکیت و دموکراسی؛ مالکیت خصوصی	
94	تبار زنانه، زمین‌های مشترک	
95	تیره، خانواده‌ی بزرگ است	Geschlechtsfamilie
97-96	تاسیتوس، Lipsius - Jordanes ژرمنی و امثال آن، تاسیتوس درباره‌ی کشاورزی ژرمن‌ها	برخلاف مفهوم بی‌قاعدگی باکوفن
98	سزار و ژرمن‌ها	

در صفحات نخست گزیده‌برداری‌ها تعداد حاشیه‌نویسی‌ها کم است اما به تدریج تفصیل و تعداد بیش‌تری می‌یابند. در این میان 28 حاشیه‌نویسی بر متون مربوط به دولت در دوره‌ی توحش و بربریت، سازمان‌یافتن، قانون‌گذاری و اصلاحاتش نگاشته شده است؛ که 6 تای آنها در ارتباط با دموکراسی اولیه، اتفاق نظر در شورا و نقش زنان در دولت اولیه است (مورگان بیش‌تر از نیمی از کتاب خود را به موضوع دولت اختصاص داد). 27 حاشیه‌نویسی نیز بر قطعاتی در ارجاع به مالکیت، مسکن و تصرف زمین به‌صورت اشتراکی در این دوره‌ها، انجام شده است. مالکیت در اشکالی جز مالکیت یا تصاحب اشتراکی، موضوعی است که از نظر تعداد، در رتبه‌ی سوم قرار می‌گیرد و 19 قطعه با این موضوع از طریق حاشیه‌نویسی برجسته شده است. این متون به انباشت مالکیت در مراحل بعدی بربریت، مساله‌ی وراثت و مالکیت فردی در گذار به تمدن و نیز موضوع قمار ارجاع دارند. 10 قطعه‌ی دیگر از میان

حاشیه‌نویسی‌ها، به خانواده‌ی اولیه، مغلطه‌ی هتاریسم [heta-rism - مالکیت اشتراکی بر زنان] و بی‌قاعدگی نخستین مربوط است؛ نه قطعه نیز به خروج مردم از موقعیت‌های قبلی خود به دلیل شکل‌گیری قبیله (tribe)‌های جدید و غیره، فشار جمعیتی، غذا، و سایر کمبودها می‌پردازد. 6 متن در ارجاع به فرم‌های مختلف کشت و زرع و توسعه‌ی آن وجود دارد؛ 4 قطعه به تکنولوژی ابتدایی ارجاع دارد (نخ، سفال، تقویم و فلزات)، بعلاوه تفسیر متفاوت مارکس نسبت به مورگان در مورد استفاده از آتش نیز در میان این قطعات مربوط به تکنولوژی به چشم می‌خورد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 21).

مارکس 3 درج در ارجاع به مزارع اشتراکی دهقانی روسیه و اسلاو جنوبی انجام داد؛ 7 قطعه، اظهارنظرهای او در مورد سازماندهی و اصلاحات دولت باستانی را دربرمی‌گیرند. بعلاوه 3 قطعه نیز به اضافاتی مربوط می‌شوند که او در جهت ارائه‌ی داده‌های بیش‌تر تاریخی انجام داد: سنجش‌ها و ارزش‌گذاری‌های باستان، گاه‌شناسی اسطوره‌ای - تاریخی و تاریخی - رومی و جمعیت آتیکا. مارکس در حاشیه‌نویسی‌های خود ارجاعی به لوریا (Loria) دارد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 26) که طی آن علیه روانشناسی‌گرایی موضع می‌گیرد؛ ارجاعی به باکوفن هم دارد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 96) که در آن به محدودیت فرهنگی مشاهده‌گران اروپایی حمله می‌کند؛ او نقد خود به این محدودیت‌ها را در دست‌نوشته‌های مربوط به فیر و لوبوک از سر می‌گیرد.

آنتی‌تز مالکیت اشتراکی در جامعه‌ی باستان را می‌توان انحلال تیره‌های اولیه و مالکیت حاکم بر آنها، شکل‌گیری طبقات اجتماعی متنازع، انباشت مالکیت از طریق اختراعات و اکتشافات (و از طریق به‌کاربردن آنها در کار اجتماعی)، تصاحب املاک توسط افراد خصوصی (که به‌موجب آن حوزه‌ی خصوصی و عمومی جدا می‌شوند و کل اجتماع از هر دو حوزه جدا می‌گردد) و نهایتاً توزیع نابرابر اموال در جامعه در خلال این تصاحب دانست. همراه با جدایی حوزه‌های خصوصی و عمومی و توزیع نابرابر اموال در حوزه‌ی خصوصی، توزیع نابرابر قدرت در حوزه‌ی عمومی شکل می‌گیرد. این روندهای تکاملی، حتی درون یک جامعه نیز احتمالاً بیش‌تر از یک‌بار رخ می‌دهند و تداول می‌یابند، درست همان‌طور که اسکان در سرزمینی مفروض می‌تواند بیش از یک‌بار رخ دهد. مورگان به مقوله‌ی سرزمین قبل از شکل‌گیری جامعه‌ی سیاسی یا دولت توجه کافی نکرد؛ ما به این موضوع در ادامه بازخواهیم گشت (یادداشت 102 این مقدمه را ببینید و بخش 6، در مورد اجتماع، جمع‌گرایی و فردگرایی در ادامه). تاکید مارکس بر نهادهای جمعی جوامع دهقانی مدرن روسی و اسلاو جنوبی دوباره در خلال مطالعاتش بر فیر و ماین در مورد جوامع شرقی از سر گرفته شد. این موضوعات در یادداشت‌های دست‌نویس مربوط به ماین واضح‌تر بیان

می‌شوند؛ همچنین در مقدمه‌ی گروندریسه، سرمایه، مکاتبات با زاسولچ و مقدمه‌ی 1882 ترجمه‌ی روسی مانیفست کمونیست شاهد طرح این موضوعات هستیم.

مورگان از طریق سنجه‌ی جهانشمول برابری و آزادی، میزان پیشرفت خانواده و تاثیر مخرب انباشت مالکیت را قضاوت کرد. البته او این سنجه را نه در فعلیتش، بلکه به‌عنوان بالقوگی تاریخ جامعه‌ی موردنظر سنجش می‌کرد. مارکس از یک سو این واقعیت را که سنجه‌ی آزادی و برابری بر اساس فعلیت‌شان نیست، بسط داد تا نهادهای جمعی روستایی هند و روسیه را در آلترناتیوهای خود [برای سرمایه‌داری] بگنجانند؛ او چنین تقابلی را [بین سرمایه‌داری و نهادهای جمعی روستایی] در *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی* به‌صورت انتزاعی و در مقدمه‌ی *گروندریسه* و در یادداشت‌های دست‌نویس‌اش بر مورگان و ماین به‌شکلی انضمامی گسترش داد. این موضوع در مقدمه‌ی ویراست روسی *مانیفست کمونیست* به‌صورت مبهم مطرح شده است.

مورگان خروج قبایل از مکان‌های خاص را با بسط نوعی جبرگرایی طبیعی یا جغرافیایی علت‌یابی می‌کرد؛ مارکس آن را تقلیل عامل اقتصادی به‌وضعیت زیست‌محیطی یا تحمیل مستقیم نیروهای طبیعت بر انسان اولیه می‌دانست. در عوض تعیین نظام اقتصادی را چه در وضعیت ابتدایی و چه در وضعیت متمدن در کل وابسته به وضعیت حقوقی، سیاسی و امثال آن در نظر می‌گرفت. مارکس این دو موضع‌گیری متفاوت را جداگانه در یادداشت‌هایش بر مورگان مطرح کرد؛ در گزیده‌برداری‌هایش از ماین با توجه به عامل اخلاق یا سنت که ماین در تاریخ وارد می‌کرد، برخی وجوه را به ایده خود در خصوص تعیین اقتصادی اضافه نمود؛ که در عمل می‌توان گفت موضع ماین و مارکس در این جا همراه بود.

مارکس در گزیده‌برداری از مورگان به عامل اشاعه‌ی سنت‌های فرهنگی اشاره کرد. اشاعه به یک جامعه‌ی مفروض و عاریه‌گیری از جانب آن جامعه، مؤلفه‌های مسیری واحد هستند که جهت‌های اعمال ابتکار در آنها متضاد است. بنابراین اشاعه عاملی تماماً بیرونی در یک توسعه‌ی اجتماعی مفروض نیست؛ بلکه وابسته به محیط اجتماعی مردم آن اجتماع نیز هست. به این ترتیب اشاعه تا حدی منفعل و تا حدی رابطه‌ای فعالانه در محیط گیرنده است، چرا که طی آن گزینشی از ویژگی‌های اشاعه‌شونده رخ می‌دهد؛ انفعال، فعالیت غیرمستقیم است. تحمیل معیاری کیفی برای آن ویژگی‌هایی که می‌توان دریافت کرد یا اشاعه داد و نیز تحمیل معیاری کیفی بر میزان و مقدار آن ویژگی‌ها از جانب هر دو طرف اشاعه. از یک سو، این عامل‌های فعال و منفعل و نیز کیفیت و کمیت روابط بین آنها، روند درونی‌سازی امور بیرونی نسبت به جوامع را ممکن می‌کنند و پتانسیل یک جامعه برای تحقق بالقوگی‌های جامعه‌ی دیگر و از آن خود ساختن آنها را آشکار می‌سازند. از سوی دیگر روابط بین این عوامل رابطه‌ی بین زیربنا و روبنا نیز هست که به‌عنوان ظرفیتی برای توسعه‌ی اشاعه‌محور در جامعه‌ای که اشاعه را دریافت می‌کند عمل

می‌نماید؛ بدین طریق اشاعه فرایندهای دیالکتیکی خود را داراست. اما در نهایت اشاعه به‌طور غیرمستقیم فرایندی فعال مبتنی بر روابط توسعه‌ی درونی جامعه است؛ و نمی‌تواند به تصادف صرف منتسب شود.

درحالی‌که مطالب زیادی در مورد دموکراسی نظامی به مثابه دوران گذار از تیره به جامعه‌ی سیاسی نوشته شده است، مارکس این گذار را به‌عنوان یک مقوله‌ای تاریخی و رسمی - و به‌مراتب کمتر از آن، مقوله‌ای دیالکتیکی - تلقی نکرد. مورگان ایده‌ی دموکراسی نظامی را نخست در تشریح موضع ارسطو و به‌منظور جداکردن رهبری مدنی از رهبری نظامی تیره و قبیله بسط داد. مارکس از مورگان در این رابطه دفاع کرد و با ایده‌ی جورج گروت مبنی بر تاکید بر فرمانده نظامی برای ادراک فرمانروایی باستانی مخالفت نمود. مارکس نوشت: «... باسیلیا (مقام فرماندهی نظامی) همراه با شورا و آگورا، نوعی دموکراسی نظامی است. نویسندگان یونانی، باسیلیا را فرمانروای دوران هومری در نظر گرفتند، زیرا در آن‌زمان سرلشکری ویژگی اصلی پادشاه بود» (مارکس، گزیده‌برداری از مورگان، ص 74).

[52] ارجاع به مقام باسیلیا بدین‌گونه، نمی‌تواند مبنایی برای تعیین مرحله یا زیرمرحله‌ی معینی از تاریخ به دست دهد. انگلس به‌شکل بیان مورگان رجعت داشت اما واژه‌ی «انواع» [Sorte] را از صورت‌بندی خود حذف کرد و بدین ترتیب اندیشیدن متعاقب به این مساله در ارتباط با وجود مرحله‌ای قائم به‌خود از توسعه را در کار خود برانگیخت. اما او از ادراک مارکس در مورد این موضوع گزارش دقیقی ارائه نداد.

بعلاوه مارکس با مورگان بر سر مساله‌ی گزینش رئیس در بربریت، یعنی باسیلیوس [basileus] و رکس [rex]، اختلاف داشت. مورگان این گزینش‌ها را مبتنی بر ایده‌ای ادراک می‌کرد که از عرف و عملکردهای یایروکوایی در ذهن داشت. مارکس برای مدل ایروکوایی محدودیت‌هایی را در نظر گرفت؛ در دست‌نوشته‌های او بر مابین در مورد انتخاب رئیس، این نوع نظراتش واضح‌تر بیان می‌شوند. مارکس با شک خود نسبت به استفاده از اطلاعات ایروکوایی به‌عنوان مدلی برای تفسیر جوامع دیگر، مسیری متفاوت را به‌دور از انعطاف‌ناپذیری مقولات و دسته‌بندی‌ها برمی‌سازد. بعلاوه برای مراحل تکاملی، انعطافی عمومی قائل است که هم در مورد مراحل بعدی و هم در مورد مراحل قبلی یک روند تکاملی صدق می‌کند. برای مثال مارکس بنا بر مدل جمعیت‌های ژرمنی به ایده‌اش در خصوص اجرای عدالت بربری شکل داد (گزیده‌برداری از مورگان، ص 75)؛ به این مساله در ادامه می‌پردازیم.

دستگاه فکری مورگان در موارد متعددی وضوح و صراحت کافی نداشت. نخستین مورد مربوط به عملکردهای باسیلیا - یعنی امر نظامی و روحانی، اما نه مدنی - می‌شود. باسیلیوس در همان زمانی دادرس (judge) بود که پادشاه (rex) به اجرای قانون (magistrate) می‌پرداخت. تئوری مورگان این بود که فرمانروایی، قضاوت و امثال آن، از رهبری نظامی در وضعیت بربریت نشأت می‌گیرد. [53] با این حال او نحوه‌ی عملکرد قضات در مقام قضاوت که از نهاد مدنی جدا شده بود را توضیح نداد؛ درحالی‌که این مساله به شروع قضاوت و نه شکل‌های پی‌آیند

آن مربوط است. و باز، مورگان زن رومی را به‌عنوان یک هم- وارث (co-heiress) توصیف کرد، اما در همان زمان این‌گونه طرح کرد که دارایی‌های کلان خانواده‌ی مرده، در تیره نگه‌داشته می‌شد. [54] او نتوانست اضافه کند که حق زن در وراثت نمی‌تواند از تیره‌ی شوهرش خارج شود، بلکه همراه با فرزندان او باقی می‌ماند و آن زن نمی‌تواند به‌طریق دیگری این ارث را صاحب شود یا در مورد آن تدبیری کند یا آنرا واگذار نماید و غیره. این آشفتگی هنگامی بیش‌تر بسط می‌یابد که مورگان تیره‌ی آتیکان را به‌عنوان «خانواده‌ی بزرگی از اشخاص قوم و خویش» توصیف می‌کند. [55] البته مارکس نه تنها این را پذیرفت بلکه به آلمانی نیز برگرداند: «*nenne es Geschlechtsfamilie*» [نامش را خانواده‌ی مبتنی برجنسیت بگذاریم] (گزیده‌برداری‌ها، ص 95). این تیره مبتنی بر سیستم مورگان نه یک خانواده‌ی کلانی، دودمانی، یا تیره بود و نه هیچ‌یک از انواع دیگر خانواده، چرا که این خانواده شامل اعضای تیره‌های دیگر می‌شد.

مورگان [56] نوشته‌بود که در همه‌ی دوره‌ها رابطه‌ی مادر و فرزند قابل اثبات بود درحالی‌که رابطه‌ی پدر و فرزند تا گسترش تک‌همسری بدین‌گونه نبود. مارکس این ادعا را (گزیده‌برداری‌ها، ص 6) از طریق تفاوتی که بین روابط عمومی و شخصی، اخلاق (ethic) عمومی و اخلاق (morality) شخصی، و نهایتاً اثبات رسمی و غیررسمی پدر می‌گذاشت، زیر سوال برد. این تفاوت در نظام عرف (System der Sittlichkeit) و در فلسفه‌ی حق هگل مفروض گرفته شده است و نیز به‌طور ضمنی در پدیدارشناسی جان و بخش سوم *دایره‌المعارف* او نیز مطرح می‌شود. مارکس این تفاوت‌گذاری را به جامعه‌ی متمدن منحصر نکرده است، اما تنها جایی می‌توان آن را اعمال کرد که زندگی شخصی و عمومی جدا هستند؛ این تفاوت‌گذاری در جایی مثل جامعه‌ی اشتراکی همراه با اخلاق و زندگی خانوادگی وابسته‌اش، نمی‌تواند رخ دهد.

مارکس مثال جمع روستایی اسلاوی را در موارد متعددی (گزیده‌برداری‌ها، ص 13 و 16) که مورگان به ذکر زندگی اشتراکی خانواده وحشی (پونالوایی و هم‌خون) و بربر (ژرمنی) می‌پرداخت، اضافه کرد. در اینجا مارکس تفکری متفاوت از این اندیشه‌ی مورگان گسترش داد که کمونیسم را در زندگی، رابطه‌ای از سازمان خانوادگی متکی به بنیادهایی چون وحشی و بربر و مانند آنها درنظرمی‌گرفت؛ مارکس موضع خود را در یادداشت‌هایش بر مابین کامل‌تر کرد؛ در کار مابین خانواده به‌طور پیش‌فرض جدا از جمع روستایی اشتراکی خود درنظرگرفته شده بود، درحالی‌که پناهگاهی را درون آن جستجو می‌کرد و ... این قضیه برای اجتماع قرن نوزدهمی صدق می‌کرد که در خصلت اشتراکی خود دچار تغییری ریشه‌ای شده بود؛ اما برای رابطه‌ی اجتماعی نوع پونالوایی، همان‌طور که مورگان آن را فرض کرده بود، صادق نبود. مارکس نقد خود در مورد کمون قرن نوزدهم را با لحاظ نواحی روستایی اروپای شرقی و شمال شرقی پیش برد؛ آنجا تفاوت شخصی و عمومی یا رسمی و غیررسمی از پیش ساخته‌شده بود

درحالی که شکل روستاها حداقل تا اندازه‌ای اشتراکی مانده بود. این نظرگاه او بیش از آن که به مطالعاتش بر مورگان مربوط باشد در ادامه‌ی موضعی بود که درباره‌ی «میر» [mir] و «زادروگا» [zadruga] در مقدمه‌ی گروندریسه و سرمایه داشت. نظرگاهی که نسبت به موضع *مانیفست کمونیست* تکاملی را در چارچوب گروندریسه [57] و پس‌زمینه‌ی نامه به زاسولیچ نشان می‌داد.

## یادداشت‌ها:

11. Lewis Henry Morgan, *Ancient Society or Researches in the Lines of Human Progress from Savagery through Barbarism to Civilisation*, 1877.

چاپ تازه، بدون تغییر در سال 1878؛ چاپ تازه‌ی دیگری در سال 1907 با تغییر در شماره‌گذاری صفحات؛ از این پس به این نسخه رجوع داده می‌شود. در غیر این صورت ذکر خواهد شد. چاپ اخیر به زبان انگلیسی، 1963:

(E. B. Leacock, ed.) and 1964 (L. A. White, ed.) German tr. of Morgan, *Die Urgesellschaft*, by Kautsky and Eichhoff, 1891.

چاپ 1877 *جامعه باستان* و بازچاپ آن در سال 1878، شامل 70 گفتاورد از منبع اصلی و نویسندگان یونانی و لاتین؛ ترجمه شده به انگلیسی در چاپ 1964. بسیاری از این گفتاوردها، بی‌سروصدا از چاپ 1907 و بنابراین از چاپ 1963 نسخه‌برداری شده‌اند که خود مطابق چاپ 1907 با همان شماره‌ی صفحات بود. چاپ 1963 حاوی تغییراتی در دستنویس مورگان است. در هر حال، همچنان جای چایی نهایی و مطلوب از *جامعه باستان* خالی است؛ دست‌کم به این دلیل که مورگان در نوشته‌ی خود (چاپ 1907، ص 90-93) نسبت به رابطه‌ی Tuscarora با دیگر Iroquois اطمینان خاطر نداشت. نک:

Morgan ms., notes 5, 57, 82, 104, 113, 206, 228, 229, 233, 259. See below, Introduction, n. 25 regarding Homer.

از لحاظ سرنوشتی که این متن‌ها در دست دیگران نیز دارند، باید از انتشار ویرایشی تازه استقبال کرد. [مثلاً] مورگان به مسیونری بنام Asher Wright (نک: A. Wright, p. 464 and index; op. cit., p. 83) ارجاع می‌دهد که به نام Asher Wright شناخته شده است. نک:

B. J. Stern, *American Anthropologist*, v. 33, 1935, pp. 138-145, and W. N. Fenton, *Ethnohistory*, v. 4, 1957, pp. 302-321; id., *Ethnology*, v. 4, 1965, pp. 251-265.

مارکس (در: Morgan ms., p. 13) به Arthur Wright ارجاع می‌دهد و دست به تدقیقی غیرضروری می‌زند، زیرا مورگان در نسخه‌ی 1907، ص 464 فقط به A. Wright اشاره کرده است. مارکس در ص 36 به پیروی از مورگان در ص 83 Ashur Wright می‌نویسد. انگلس در **منشا خانواده** و در ترجمه انگلیسی از Ashur Wright استفاده می‌کند. در چاپ آلمانی 1931، ص 25 و 1962، ص 53 و 698 انگلس Arthur به کار می‌برد. ترجمه‌ی روسی گزیده‌بردارهای مارکس از مورگان دوباره آن را به Ashur «تصحیح» می‌کند. نک:

**Konspekt Knigi Liuisa G. Morgana, "D rev nee Obschestvo". Arkhiv Marksa i Engel'sa**, v. 9, 1941. M. B. Mitin, ed. pp. 26 and 70). Cf. E. Lucas, *Die Rezeption Lewis H. Morgans durch Marx und Engels*, **Saeculum**, v. 15, 1964, p. 158: "Also, the manuscript of Marx played a mean trick on Engels: the missionary Ashur [sic] Wright assumed the given name Arthur," then referring to the Arkhiv edition, op. cit., p. 26 and to Morgan, op. cit., 1877, p. 455. Morgan has been the subject of biographies by B. J. Stern, **Lewis Henry Morgan, Social Evolutionist**, 1931 ; and by Carl Resek, *Lewis Henry Morgan, American Scholar*, 1960. Morgan's work, *Ancient Society*, was the subject of a symposium, held in 1964: **VII Congrès International des Sciences Anthropologiques et Ethnologiques**, Moscow, v. IV, 1967, pp. 441-511.

**12. Der Ursprung der Familie, des Privateigentums und des Staats im Anschluss an Lewis H. Morgans Forschungen.** First ed., 1884, fourth ed., 1892. Repr. 1931, H. Duncker ed. ; MEW 21, 1962. Eng. tr. of fourth ed., **The Origin of the Family, Private Property and the State in the Light of the Researches of Lewis H. Morgan, 1942,**

در ادامه به شماره‌ی صفحات ارجاع داده خواهد شد، مگر آن که خلافتش بیان شود. ترجمه‌ها توسط من انجام شده‌اند. پیرامون گزینش عنوان اثر یادداشت ۱۴۷، موارد ۷ و ۱۱ را ببینید.

تاثیر داروین در این مورد قابل تشکیک است؛ عامل برانگیختگی جستجو به دنبال خاستگاه‌ها داروین نبود؛ در قرن پیشین برنارد ماندویل [Bernard Mandeville] کندياک [Condillac] فرانسویس هاجسون [Francis Hutcheson] نیکولاس سیلوستر برگیر [N. S. Bergier] لرد مانبادو [Lord Monboddo] ژان ژاک روسو و جان میلار [John Millar] راجع به خاستگاه فساد، فضیلت، دانش بشری، نابرابری، خدایان باستانی و تمایز مراتب اجتماعی تفحص کرده بودند. پیش از آن‌ها خاستگاه ثروت، پیش‌داوری و نافرمانی مورد کاوش قرار گرفته بود. در کتاب چارلز داروین «**خاستگاه**

گونه‌ها به وسیله‌ی انتخاب طبیعی یا نگهداری نژادهای مطلوب در تنازع بقا» (۱۸۵۹) برای خاستگاه معنایی متفاوت از معنای پیشین ارائه شد. پس از این، آثار زیر در زمینه‌ی قوم‌شناسی و فرهنگ نوشته شدند:

John Lubbock, *The Origin of Civilisation*, 1870.

A. Giraud-Teulon, *Les origines de la famille*, 1874.

Id., *Les origines du mariage et de la famille*, 1884.

M. M. Kovalevsky, *Tableau des Origines et de révolution de la famille et de la propriété*, 1890.

در این دوره ادوارد بارنت تیلور [E. B. Tylor] ویلیام هنری هولمز [W. H. Holmes] هنری لینگ راث [H. L. Roth] جوزف هیلری کینگ [J. H. King] ف. و. شوارز [F. v. Schwarz] و کن تیلور [Can. Taylor] در زمینه‌ی خاستگاه‌های بازی‌ها، قالب‌های هنری، کشاورزی، فراطبیعت و فرهنگ‌های آفریقایی و آریایی تحقیقاتی انجام دادند. اما از این پس جستجو به دنبال خاستگاه‌ها همچون یک اصل جهان‌شمول از کانون جغرافیایی و زمانی برخوردار بود؛ انگلس و دیگر کسانی که از خط داروین پیروی کردند در جستجوی خود به دنبال خاستگاه‌ها نه با کانون جغرافیایی که با مبانی درگیر بودند.

فهرست کسانی که در قرن بیستم در رابطه با خاستگاه‌ها تحقیق و تفحص کرده بودند شامل ادوارد وستر مارک

E. Westermarck, *The Origin and Development of the Moral Ideas*,

ویلهلم اشمیت

P. Wilhelm Schmidt, *Der Ursprung der Gottesidee*

و رابرت لویی

R. H. Lowie, *The Origin of the State*, and C. Lévi-Strauss, *L'Origine des Manières de Table* ;

می‌شود. این تحقیقات مبانی خاستگاه را در نظر داشتند، بنابراین در مسیر داروین و انگلس پیش رفته‌اند. باقی ارجاعات به خاستگاه/خاستگاه‌ها به شکل جسته و گریخته در کتاب‌شناسی ذکر شده‌اند.

13. M. M. Kovalevsky, Dve Zhizni. *Vestnik Evropy*, 1909, no. 7, p. 11.

با توجه به نظریه‌ی انگلس در رابطه با توطئه‌ای که به ممنوعیت کامل «جامعه باستان» در انگلستان انجامید (انگلس، مقدمه‌های چاپ اول و چهارم منشا خانواده، همان، و نامه به کارل کائوتسکی به تاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۸۴، مجموعه آثار

مارکس و انگلس MEW جلد ۳۶ ص ۱۰۹) نسخه‌ی اصلی رونوشت مارکس از آن، ارزشی بیش‌تر از تمایل صرف به گردآوری کتب دارد.

این گفته‌ی کووالوسکی که او کتاب را با خود از آمریکا به همراه آورده و مارکس آن را از او گرفته را باید در کنار مدخل کتابشناسی خودِ مارکس برای کتاب مورگان (لندن، ۱۸۷۷) در نظر داشت. (یادداشت ۱۵ را ببینید) به گفته‌ی دیمتری انیوشین ( D. N. Anuchin, *Etnograficheskoe Obozreni*, 1916, no. 1-2, p. ) (11) کووالوسکی توسط وسولد میلر V. F. Miller به خواندن مورگان توصیه شده بود. میلر نیز همچون کووالوسکی در منطقه‌ی قفقاز به تحصیل مشغول بود. نک:

B. G. Safronov, *M. M. Kovalevsky kak sotsiology* 1960, p. 32; B. A. Kaloev, M. M. Kovalevsky. *Sovetskaya Etnografiyay* 1966, no. 6, pp. 30-42; M. O. Kosven, M. M. Kovalevsky kak etnograf-kavkazoved. *Ib.* 1951, no. 4, pp. 116-135.

۱۴. مارکس در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ درگذشت. در مورد جستجوی انگلس برای **جامعه باستان** مورگان نک: نامه‌ی او به کائوتسکی ۱۶ فوریه ۱۸۸۴. (یادداشت قبلی را ببینید) همچنین: انگلس؛ **منشأ خانواده**، همان، مقدمه چاپ اول و چهارم)

۱۵. دستنوشته‌هایی که شامل گزیده‌هایی از مورگان، مین، لاباک و فیر بود در پژوهشکده‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام (IISG) موجود هستند.

دستنوشته‌ی B146 در ابعاد ۱۹.۵ در ۱۵.۶ سانتی‌متر توسط مارکس صحافی و صفحه‌بندی شده است. پشت جلد رویی و صفحه‌ی رو به روی آن شامل ارجاعات کتاب‌شناختی بیش‌تری است. (فهرست کتب ۱ در پایین را ببینید)

محتوای دست‌نوشته (روی جلد، به خط انگلس) به ترتیب زیر است:

1. Lewis H. Morgan, *Ancient Society* p. 1.
2. J. W. B. Money, *Java, or How to Manage a Colony* p. 99.
3. Sir. J. Phear, *The Aryan Village in India & Ceylon* p. 128.
4. Dr. Rud. Sohm, *Fränkisches Recht & Römisches Recht* p. 155.
5. Sir H. S. Maine, *Lectures on the Early History of Institutions* p. 160.
6. E. Hospitaller, *Les principales applications de l'Electricite* p. 198.

فهرست مطالب این دست‌نوشته داخل جلد پشتی به دست خط مارکس به ترتیب زیر است:

1. **Lewis Morgan. "Ancient Society London 1877.** (p. 1-98)

2. **J. W. B. Money. "Jawa' etc. 2 vis. London 1861.** (p. 99-127)
3. **Sir J. Phear. "The Aryan Village in India and Ceylon". 1880.** (p. 128- J55)
4. **Dr. Rudolph Sohm. "Fränkisches Recht u. Römisches Recht etc**  
(p. 155-159)
5. **Sir Henry Sumner Maine'. "Lectures on the Early History of Institutions". Lond.**  
1875. (p. 160).

ص ۱۴۴ از صفحه‌بندی جا افتاده است. جزئیات بیش‌تر در کتاب‌شناسی زیر ذکر شده‌اند. دست‌نوشته B146 شامل ۳۱۶ صفحه‌ی خط‌کشی‌شده است که ۲۱۶ صفحه‌ی آن توسط مارکس صفحه‌بندی شده بودند، ۵۹ صفحه خالی و ۵۶ صفحه هم بدون شماره بودند.

دست‌نوشته‌ی B150 در ابعاد ۲۲.۵ در ۱۸.۶ سانتی متر توسط مارکس صحافی و صفحه‌بندی شده است. فهرست مطالب روی جلد به خط انگس: (ناقص)

#### Lubbock, **Origin of Civilisation** - p. 1.

گزیده‌های مارکس از لباک، هشت صفحه‌ی اول دست‌نوشته را در بر می‌گیرد، صفحات ۹-۱۱ در ادامه خالی هستند. صفحه‌ی ۱۲ با عنوان «مصر» حاوی ارجاع کتاب‌شناختی به «آقای ویلفرید اسکون بلانت [Mr. Wilfrid Scawen Blunt] از اعضای دستگاه دیپلماتیک و سفیر بریتانیا در مصر در گذشته‌ی نه چندان دور» است. (کتاب‌شناسی زیر را ببینید)

پس از این، صفحات ۱۲ تا ۱۹ به مقاله‌ی مایکل جورج مال‌هال [Mulhall] اختصاص یافته است. (کتاب‌شناسی را ببینید) پنج صفحه‌ی بعدی خالی و بدون شماره هستند. بسیاری از صفحات بعدی از دست‌نوشته حذف شده‌اند. در مقابل صفحه‌ی اول یک مدخل کتاب‌شناختی راجع به جلد دوم «مردم هند» از جان فوربز واتسون [Watson] و جان ویلیام کی [Kaye] (کتاب‌شناسی را ببینید) و «یادداشت‌های گایوس» از لمون [William George Lemon] و تامکینز [Frederick Tomkins] به نوشته‌ی مارکس دیده می‌شود.

در رابطه با ترتیب زمانی دست‌نوشته‌ها ضمیمه‌ی ۱ را ببینید. از این موقعیت برای ابراز تشکر عمیق خود از IISG، مدیر و کارکنان آن استفاده می‌کنم. به‌خصوص مدیون همکاری و دانایی آقایان H. P. Harstick، G. Langkau و Ch. B. Timmer هستم.

16. M. M. Kovalevsky, **Obshchinnoe zewhvladenie. Prichiny, Khod i Posled- stviia ego Razlozheniia** (Communal landownership. Causes, course and consequences of its decline). Pt. 1, 1879. Marx's excerpts from this book, IISG B 140, pp. 19-40,

59-83, are dated Sept. 1879 (Chronik, op. cit., p. 374). An accurate translation of the Marx ms. pp. 28-40 and 59-83 was published in Sovetskoe Vostokovedenie, 1958, no. 3, pp.

< 13\_ [3]no. 4, pp. [3]-22, no. 5, pp. [3]-28, and Problemy Vostokovedeniia, 1959, no. 1, pp. [3]-17. Cf. L. S. Gamayunov, and R. A. Ulyanov-sky, Trud russkogo sotsiologa M. M. Kovalevskogo "Obshchinnoe Zemlevladienie..." i kritika ego K. Marksom. (The work of the Russian sociologist M. M. Kovalevsky, "Communal landownership..." and its critique by K. Marx.) **Trudy XXV Mezhdunarodnogo Kongressa Vostokovedov** (i960) 1963, v. 4, pp. 38-44.

مارکس با این تصور که کووالوسکی نیز همچون هگل جهان را وارونه قرار داده است این پرسش را مطرح می‌کرد که چرا آگاهی در دیدگاه کووالوسکی نقش علت فاعلی را ایفا می‌کند؟ هگل طرفدار مکتب جمع‌گرایی [Collectivism] و مخالف تقدم فرد در شکل‌گیری انسان و جامعه بود. درحالی که کووالوسکی مبلغ نظریه‌ی تصاحب در توسعه و شکل‌گیری جوامع پیشرفته بود.

نک:

Marx, Kovalevsky ms. p. 29, and Sovetskoe Vostokovedenie, 1958, no. 3, p. 5:

Im Mass d[er] Entfernung von d[er] Zeit d[er] ursprünglichen Ansiedlung d[e]r Geschlechter innerhalb d[er] Grenzen d[es] von ihnen eroberten Territoriums (dass Geschlechtsgemeinde nothwendig auf **fremdem, erobertem** Territorium sitzt, ist eine **willkührliche** Annahme Kowalewski's) schwächt sich nothwendig ab d[as] Bewusstsein der Blutsverwandtschaft unter d[en] **besondern Zweigen d[es] Geschlechts**. Mit dem allmählichen Verfall dieses Bewusstseins (warum spielt d[as] Bewusstsein hier d[ie] Rolle d[er] causa efficiens u[nd] nicht d[ie] faktische Raumtrennung, der mit d[er] Spaltu[n]g d[es] Geschlechts in "Zweige" schon vorausgesetzt ist?) offenbart sich in **jeder d[er] geschlechtlichen Unterabtheilungen d[er] Wunsch ihre Vermögensverhältnisse zu** regeln unabhängig von d[er] Sphäre d[er] Theilnahme u[nd] Einmischung der mehr od[er] minder ihr fremden übrigen Unterabtheilungen d[es] Geschlechts (es tritt vielmehr **faktische Nothwendigkeit d[es] Aufbruchs d[er] Gemeinwirtsch[af]t** in einzelner Kreise ein u[nd] zugleich (?) verstärkt sich nothwendig die **Tendenz Zur Individualisation d[er] Vermögensverhältnisse** innerhalb der Grenzen des Dorfes (poselko).)

[ترجمه‌ی فارسی متن آلمانی: به میزان دوری از زمان اسکان خانوارهای خویشاوند در چارچوب مرزهای قلمرو فتح‌شده از سوی آنان (این‌که مجتمع انسانی خانوارهای خویشاوند ضرورتاً در قلمروی فتح‌شده اسکان می‌یابد، فرض خودسرانه‌ی کووالوسکی است)، آگاهی به خویشاوندی خونی بین برخی از شاخه‌های ویژه در خانوار به‌طور گریزناپذیری ضعیف می‌شود. با زوال تدریجی این آگاهی (چرا در اینجا آگاهی نقش علت تعیین‌کننده را ایفا می‌کند و نه جدایی واقعی فضاها‌ی زندگی که با انشقاق به «شاخه‌ها» پیشاپیش مفروض است؟) در هر یک از زیرشاخه‌ها میل به تنظیم روابط مالکیت خود، مستقل از سپهرهای اشتراک و دخالت‌های بقیه‌ی زیرشاخه‌های دیگر و کمابیش بیگانه، آشکار می‌شود. (برعکس، ضرورت واقعی و عملی به گسست در اقتصاد اشتراکی و تقسیم آن به حوزه‌های منفرد ظهور می‌کند؟) و ضرورتاً گرایش به فردیت‌یابی مناسبات مالکیت در چارچوب مرزهای دهکده تقویت می‌شود. - اصل نوشته برای آشنایی خواننده فارسی‌زبان با کیفیت متن و دستنویس نقل شده است. ویراستار ترجمه‌ی فارسی]

(داخل پرانتز از مارکس، داخل قلاب از ویراستار آلمانی)

موضع مارکس در رابطه با وارونگی جهان در نگاه هگل که از مقدمه‌ی ویرایش دوم جلد اول کاپیتال ۱۸۷۳ مشهور است در نقد کووالوسکی کامل می‌شود. موضع مارکس در مورد مورگان در تعارض با این دو است.

مارکس، گزیده‌های مورگان، ص ۱۴: «تمایل به جفت‌یابی هم که در اقوام متمدن تا این اندازه قدرتمند است، برای نوع بشر طبیعی نیست بلکه مانند تمامی اشتیاقات بزرگ بشر و قدرت‌های ذهن، پیشرفتی از طریق تجربه است.»

در این‌جا با ذهن از نگاهی تجربی برخورد شده است که در جریان تجربه در معرض پیشرفت قرار می‌گیرد. مورگان رشد جسمی و ذهنی انسان‌ها را، به یکدیگر و به عمل برون‌گامی ژن‌ها نسبت داد که در آن «وصلت اشخاص نامرتب به شکل‌گیری یک بدنه‌ی نیرومندتر می‌انجامد».

این ساده‌سازی است. چون افرادی که با هم ازدواج می‌کنند نمی‌توانند به یکدیگر نامرتب بوده باشند. ازدواج بیرونی در این‌جا فقط به این معنی است که آن‌ها با هم نسبت نزدیک نداشته‌اند. هرچند، گذشته از این معیار مورگان برای رشد جسمی و ذهنی از این لحاظ در معنای زیست‌شناختی کلمه ارثی است. در این ارتباط، هیچ چیز از میراث اجتماعی و فرهنگی بشر با روند رشد آشنا نمی‌شود که در تعارض با نگاه مارکس در انسان‌شناسی تجربی و فلسفی - چه در معنای عام و چه در معنای خاص خود- است. مورگان همچنین فرض گرفته بود که طبیعی‌بودن تاریخ زیست‌شناختی در تعارض با طبیعی‌بودن تجربه‌ی ذهنی بشر است که در وضعیت متمدن مشخص می‌شود.

بیولوژیسم مورگان هنوز باید مورد بررسی قرار بگیرد، او رشد ذهنی را نه به روابط اجتماعی که به تجربه‌ی حسی نسبت می‌داد. ارجاع مورگان به تمثیل «ادغام دو قبیله‌ی در حال پیشرفت» و در نتیجه تعریض و تطویل جمجمه و ذهن بیان همین بیولوژیسم اوست (Marx, I.e.; Morgan, op. cit., p. 468). انسان‌شناسی از زمان مورگان عوامل زیست‌شناختی و اجتماعی را بیش‌تر از آن‌که جدا کند درهم آمیخته است.

موضع کووالوسکی در رابطه با ذهن غیرانتقادی و موضع مورگان گذرا بود و راه را برای انتقادات متعاقب باز می‌گذاشت.

در واقع طرح مورگان پیچیده‌تر است. او بخش اول «جامعه باستان» را توسعه‌ی خرد از طریق نوآوری‌ها و اکتشافات نامید. او در فصل اول پیرامون پیشرفت نوآوری‌ها و اکتشافات و آشکارشدن سازمان‌ها به‌وسیله‌ی «سلول‌های معدود اندیشه» بحث کرد. (مورگان، همان، ص ۴) این ایده‌های مورگان بسط‌نیافته باقی ماندند. علاوه بر این، این ایده‌ها توسط او به بیولوژیسم مذکور مرتبط نمی‌شدند.

مورگان در همین متن از یک سو به نوآوری‌ها و اکتشافات و از سوی دیگر به سازمان‌ها پرداخت. مطالب مربوط به سازمان‌ها شامل: معیشت، حکومت، زبان، خانواده، مذهب، خانه و کشاورزی و مالکیت می‌شد. دوره‌های قومی که تاریخ بشر به آن تقسیم شده‌اند از طریق نوآوری‌ها و اکتشافات از یکدیگر متمایز می‌شوند (مورگان، همان، ص ۶). از این نکته می‌توان چنین استنتاج کرد که مورگان معتقد بود که رابطه‌ی انسان با طبیعت و با پیشرفت خود را باید به‌عنوان الف) محصولات تلاش انسان و ب) نسبت‌های او در جامعه بررسی کرد. این دو به‌طور مشخص متمایز نشده‌اند. بعضی از نسبت‌ها با طبیعت از جمله نوآوری‌ها و اکتشافات در زمره‌ی نهادهای معیشتی، زندگی خانگی، مالکیت و... به‌شمار می‌روند. از سوی دیگر، برخی از این نهادها به‌طور مستقیم در زمره‌ی نسبت‌های اجتماعی به‌شمار نمی‌روند، بلکه به‌شکل نسبت‌های اجتماعی در قالبی تصحیح‌شده ظاهر می‌شوند. تصور مورگان از فرهنگ به‌عنوان محصول تام یک دوره‌ی قومی را برداشتی منفعل و محصول بدنه‌ای از روابط و فعالیت‌های مرتبط با طبیعت و جامعه پنداشته‌اند. فرهنگ، سبک زندگی را در یک دوره‌ی قومی مشخص تعیین می‌کند (مورگان، همان، ص ۹، ۱۲-۱۳) فرهنگ منحصرًا به یک گروه اجتماعی مشخص مرتبط نیست، همچنین نمی‌توان آن را یک مشخصه‌ی مربوط به عامه‌ی مردم دانست. فرهنگ به‌طور فعال موجب باروری نوع بشر در آن دوره نیست، پس عامل هیچ‌چیز محسوب نمی‌شود.

همان‌طور که ذکر شد، فرهنگ بر اساس، یا از طریق هیچ مردم، گروه‌ها یا جوامعی عمل نمی‌کند، بنابراین نسبت آن با تعاملات و تولیدات واقعی اجتماع ثابت‌شده نیست. از طرفی فرهنگ به‌خودی‌خود تولیدکننده‌ی گذار از یک دوره‌ی قومی به دیگری نیست. بلکه نیروهای تولیدکننده‌ی این گذار در فرهنگ (و فقط در فرهنگ) موجود هستند. فرهنگ محافظه‌کار است، با این حال گذار به دوره‌ی بعدی، از قلب فرهنگ رایج در یک دوره‌ی قومی بیرون می‌آید. فرهنگ یک دوره‌ی قومی تفاوت میان قلمروها را باطل می‌کند و به این ترتیب هویت خود را با وجود تفاوت‌های طبیعی شکل می‌دهد. (صفحات ۱۶-۱۷) عامل مولد گذار میان دوره‌های قومی در درون فرهنگ یا سبک زندگی و خارج از تفاوت‌های طبیعی قرار دارد.

مارکس در کاپیتال، همان، جلد ۱، ص ۴۷۶ (انگلس، همان، ص ۵۶۱-۵۶۲) نوشت:

... در آغازهای تمدن نیروهای بارآور اکتسابی اندک‌اند...

این اصطلاح در این‌جا (مانند نوشته‌ی مورگان) استفاده‌ی تخصصی دارد. دوره‌ای که مارکس در ذهن داشت به‌طور عمومی تمدن پیشینی است. یک دوره‌ی وسیع بدون ارجاع به جامعه‌ای به‌خصوص. در مانیفست کمونیست از مفهوم فرهنگ به عنوان متغیری بر مبنای طبقات اجتماعی جامعه‌ی بورژوازی مدرن تعبیر شده است که درعین حال محصول تمام جامعه است؛ فرهنگ، فعالیت بشری است که به او عمل کردن را می‌آموزاند. (در این مورد صرفاً مثل یک ماشین)، بنابراین فرهنگ

به‌طور عمومی ماموریتی انسانی است که در تعارض با مفاهیم بورژوازی مالکیت، آزادی و قانون قرار دارد. مفاهیمی که فرهنگ را طبقه‌بندی می‌کنند. (فصل ۲، انگلس، ویرایش ۱۸۸۸) کاربرد مفهوم فرهنگ در این معنا کاملاً با تعریف معاصر آن در توافق است. فرهنگ در این‌جا متغیر، فعال، متعامل و درعین حال محصول فعالیت است. برداشت هگل از فرهنگ به عنوان بخشی از رشد بشر بود. به عنوان مناسباتی میان ذات فعال و منفعل، لحظات عینی و انتزاعی تاریخ بشر. عنصر جوهر مطلق و ارتباط آن با امر تاریخی مشخص و نسبی که مارکس آن را در «تزهایی درباره فوئرباخ» و در *مانیفست کمونیست* رد کرد. با این‌وجود جنبه‌ی تکاملی دستورالعمل هگل، مفهومی اساسی در برنهاد (تز) *مانیفست کمونیست* است که بدون مغایرت با جنبه‌ی متافیزیکی آن، ایده‌ی هگل را تصریح می‌کند. تمامی قلمرو تاریخ تداوم جایگاه هگل است، مطلبی که انگلس برای دقیق‌بودن، دو بار آن را آزموده بود.

نزد مورگان، همان، ص ۴۹۹ همچنین این خط دیده می‌شود: خانواده مخلوق نظام اجتماعی است و فرهنگ آن را بازتاب می‌دهد. بر اساس این دیدگاه چنین گفته‌ای مؤید یک اصل منفعل است و نه اصلی فعال. نظام اجتماعی فعال است، خانواده مخلوق آن است؛ به این ترتیب خانواده دوبار از جایگاه محرک اصلی جامعه حذف شده است، چرا که بازتاب‌دهنده‌ی فرهنگ نظام اجتماعی است. در متن منتخب انگلس (منشا، همان، ص ۲۶-۲۷، نقل قول از مورگان، همان، ص ۴۴۴) خانواده، اصلی فعال و نظام خویشاوندی منفعل فرض شده است. مورگان در این‌جا به‌خاطر حرکت غیریکپارچه ادعایی یک‌طرفه را مطرح کرده است. این دو نیمه هیچ‌گاه با هم جمع نشدند؛ با این‌همه این شروع یک نقطه‌ی دیالکتیک است.

درباره «تیسوس» به عنوان نماینده‌ی یک دوره یا مجموعه‌ای از وقایع و به این ترتیب نماینده‌ی غیرشخصی یک فرهنگ نک: مورگان، همان، ص ۲۶۵. درباره‌ی روند عینی گذار از یک صفحه‌ی اجتماعی به صفحه‌ی دیگر نک: همان، ص ۵۶۱-۵۶۲.

17. J. J. Bachofen, *Das Mutterrecht. Eine Untersuchung über die Gynaikokratie der alten Welt nach ihrer religiösen und rechtlichen Natur*, 1861. N. D. Fustel de Coulanges, *La cité antique*, 1864 (The Ancient City, 1873).

H. H. Bancroft, *The Native Races of the Pacific States*, 1875.

نوشته‌های «ماورر» Maurer در چند جای مختلف از کاپیتال مارکس و تایلر در جلد دوم *کاپیتال* آمده است (یادداشت ۹ در بخش بالا را ببینید). جلد اول «بنکرافت» [Bancroft] به ابتکار مارکس و توسط انگلس گزیده شد (MEW ۳۵، صفحه‌ی ۱۲۵). در رابطه با بنکرافت، بخش مقدمه، ضمیمه‌ی ۳ و یادداشت ۱۸۲ را مشاهده کنید. در رابطه با «فوستر دو کولانژ» [Fustel de Coulanges]، به مورگان رجوع شود. همان. ۲۴۰-۲۴۱، ۲۴۷، ۵۵۸؛ همچنین این مقدمه: بخش ۶، جامعه، جمع‌گرایی و فردگرایی، و آثاری که در آن‌جا به آن اشاره شده است، خصوصاً یادداشت‌های ۱۳۲ و ۱۳۳.

در کار Bachofen می‌توان چند موضع عرفانی و مفهومی پیدا کرد؛ این مواضع بیش‌تر از هر چیزی در مورد دین و جامعه، خصوصاً موقعیت زنان در جامعه و قوانین باستان است. در این مورد، کار او به‌طور کامل مورد بررسی قرار نگرفته

است، این رساله هنگامی که به موضوع نژادمحوری اشاره می‌کند در واقع برپایه‌ی انسان‌شناسی مدرن اجتماعی نوشته شده است. کار باخوفن در کتاب **Versuch über die Grabersymbolik der Alten**، انتشار به سال ۱۸۵۹، ایده‌ای را ارائه می‌دهد که بر روی مطالعه‌ی معاصر اساطیر به مثابه نماد بیرونی استوار است: اسطوره بازتاب‌دهنده‌ی یک نماد است، در یک سری از کنش‌های خارجی بیان می‌شود تا نقطه‌ی اتصال آن نماد را به عنوان یک وحدت درونی نشان دهد. ماهیت نماد می‌بایست دوباره در این مورد بررسی شود.

این سوال که مورگان چگونه به این کتاب دسترسی داشته است، چرا که او زبان آلمانی نمی‌دانست، همچنان به قوت خود باقی‌ست. به لاورنس کرادر در کتاب **American Anthropologist**، ۱۹۷۰، صفحات ۱۰۸ تا ۱۰۹ نگاه کنید.

۱۸. **Chronik**، صفحات ۱۰۴ تا ۱۰۵.

۱۹. انگلس، همان، صفحه‌ی ۲۷. مورگان می‌نویسد: «خانواده اصلی فعال را تداعی می‌کند ... سیستم‌هایی ارتباطی... که منفعل هستند؛ پیشرفت‌های ایجادشده توسط خانواده که در مدت زمان‌های طولانی فاصله از یکدیگر ثبت شده، و تنها هنگامی تغییراتی اساسی حاصل می‌شود که خانواده به صورت بنیادین تغییر می‌کند.» (جامعه باستان، صفحه‌ی ۴۴۴). مارکس بر روی این گزاره یادداشتی گذاشته است (نسخه‌ی خطی، یادداشت صفحه‌ی ۱۰) «در مورد نظام سیاسی، مذهبی، حقوق و فلسفه هم همین‌طور است.» انگلس هر دوی این گزاره‌ها را گزارش می‌کند و آن را بسط می‌دهد و همانندی [آنالوگی] جامعه با جهان انداموار [ارگانیک] را طرح می‌کند: «درست همان‌طور که ژرژ کوویه [Cuvier] می‌توانست تنها با استفاده از بخشی از اسکلت یک حیوان دست به تشریح اسکلت‌بندی کلی آن بزند ... می‌توانست بگوید که آن حیوان جزو کیسه‌داران است ... با همان اطمینان می‌توانیم از روی بقایای تاریخی نظامی منسوخ شده نتیجه بگیریم که نوعی از انقراض خانواده به‌نوعی وجود داشته است که مطابق با همین باور است.» در متن آلمانی انگلس می‌خوانیم: «اما با همان اطمینان که کوویه ... می‌تواند نتیجه بگیرد ---» (MEW ۲۱، صفحه‌ی ۳۸). انگلس معتقد بود که مورگان و روش او در مورد بازسازی با همان اطمینان و اعتمادی که در روش کوویه می‌بینیم قابل اتکاست؛ صورت‌بندی او در استفاده از زبان آلمانی بر دقیق‌بودن متون کوویه و مورگان به یک شکل اشاره دارد.

صورت‌بندی مارکس معطوف است به نهادهای اجتماعی، بدون التزام به مدلی ارگانیک از روش‌شناسی، یا حتی بدون التزام به دستگاهی مفهومی که به‌نحو استعاری بر مدلی ارگانیک استوار است. مورگان یقیناً ارتباطی کلی با مفاهیم ارگانیک‌ستی جامعه‌ی انسانی دارد، که او را شبیه به هربرت اسپنسر می‌کند؛ دورکیم، که یک نسل بعد آمد، قادر نبود خود را به‌طور کامل از اتهام نظریه‌ی اجتماعی ارگانیک‌ستی تبرئه کند. مارکس از دیدگاه ارگانیک‌ستی در این زمینه حمایت نمی‌کند و آن را با اشاره به نظریات جامعه‌شناسی هگل (از جمله نگاه شود به Grundrisse) رد می‌کند. نظر مارکس مشابه با کوویه است، در حالی که بهترین زمین‌شناسان زمان، وقایع را، به‌خاطر مخالفت کوویه با نظریات تکامل و داروین‌یسم که در کتاب **A History of the Warfare of Science and Theology** به سال ۱۸۹۶ آمده، گاه «به‌طور کامل تحریف‌شده» توضیح می‌دادند (در نامه‌ای به تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۸۶۸، MEW ۳۲، صفحه‌ی ۵۲).

مارکس بیش از یک نظریه درباره‌ی داورین در نامه‌اش به انگلس به تاریخ ۷ آگوست ۱۸۶۶ (MEGA) بخش ۳. جلد ۳، صفحه‌ی ۳۵۵) ارائه می‌دهد. در اینجا کار پیرِ تروماو [Tremaux] نسبت به نظریه‌ی داورین جایگاه بالاتری دارد. مارکس به‌طور کلی ارگانسیسم مورگان را نادیده می‌گیرد، چه از نظر عبارت‌پردازی و محتوا در یادداشت‌ها و گزیده‌هایش، چه سایر برداشت‌های او که مارکس دست به رد آن می‌زند.

۲۰. درباره‌ی فرضیه‌ی عمومی مورگان: همان، ص ۳۹۰.

درباره‌ی وحدت فرهنگی «گنویان» به‌عنوان مبنای سکونت در آمریکا: همان ص ۱۵۶. **Negative evidence on Eskimos, l.e. and p. 181.**

درباره‌ی برخورد مشابه با تورانیان و گنویان: همان ص ۴۳۸ و ۴۴۴.

درباره‌ی تکامل سلول‌های اندیشه: همان ص ۵۹-۶۰.

درباره انتخاب طبیعی: همان، ص ۴۸.

۲۱. در صفحه‌بندی ویرایش نیویورگ ۱۸۷۷-۱۸۷۸ بخش‌ها به ترتیب زیر تقسیم شده‌اند:

بخش اول:	ص ۳-۴۵:	خرد
بخش دوم:	ص ۴۹-۳۷۹:	حکومت
بخش سوم:	ص ۳۸۳-۵۲۱:	خانواده
بخش چهارم:	ص ۵۲۵-۵۵۴:	مالکیت

ویرایش لندن که مارکس در فهرست مطالب دست‌نوشته به آن اشاره کرده بود (یادداشت ۱۵ را ببینید) ممکن است صفحه‌بندی متفاوتی داشته باشد. ما این مسئله را نیازموده‌ایم اما تا آن‌جا که نسبت بخش‌ها به مطالب ما مربوط می‌شود این تفاوت حائز اهمیت نیست. بازچینی ترتیب بخش‌ها توسط مارکس لزوماً انتقادی از منطق مورگان نیست بلکه بیش‌تر مؤید علاقه‌ها و اولویت خودِ مارکس است. ترتیب و صفحه‌بندی مارکس در دست‌نوشته به ترتیب زیر است:

{ => تقریباً	ص ۱	بخش اول،
	ص ۴	بخش سوم،
	ص ۲۰	بخش چهارم،
	ص ۲۹	بخش دوم،
	۹۸	

در مورد انگلس، بالا را ببینید. مقدمه، بخش ۷، نسبت انگلس به مارکس و مورگان، و یادداشت‌های ۱۴۷-۱۴۸. جداول مورگان در پایان

Pt. III, ch. II, Malayan System of Consanguinity; Pt. III, ch. III, Turanian and Ganowanian Systems; Pt. III, ch. V, Roman and Arabic Systems

(خانواده‌ی عبری در آخرین فصل مذکور مورد بحث قرار گرفته است. درحالی که جدول اصطلاحات عربی خویشاوندی ضمیمه شده است. مورگان در مورد این ترتیب نامتعارف توضیحی نداده است.)  
جداول برگرفته از اثر او:

***Systems of Consanguinity and Affinity of the Human Family. Smithsonian Institution, Contributions to Human Knowledge, v. 17, 1871.***

«جان فرگوسن مک‌لنن [J. F. McLennan] در کتاب *Studies in Ancient History* برخلاف توضیح مورگان از خاستگاه نظام طبقه‌بندی خویشاوندی استدلال می‌کند. (نک: مورگان، جامعه باستان، یادداشت ضمیمه بخش ۳ و اثر او *Systems of Consanguinity*، همان، ص ۴۷۹-۴۸۶) مورگان پاسخ مک‌لنن را در یادداشت مذکور داده است.  
در رابطه با اختصار گزینش‌های مارکس از لاباک و جایگاه آن در زندگی‌نامه‌ی مارکس نک: یادداشت ۸۳ در زیر.

۲۲. انگلس، همان، مقدمه به ویرایش چهارم. مارکس بر اهمیت تئوری جنسیت تاکید کرد نه تقدم مادرسالاری بر پدرسالاری.

۲۳. همچنین نک: انگلس، همان، ص ۹۱-۹۲، ۱۱۶.

24. J. J. Bachofen, *Briefe (Gesammelte Werke, v. X)*, 1967.

باید به ارتباط و حمایت دوجانبه‌ی باخوفن و مورگان نیز اشاره کرد. در مورد ارزیابی انگلس از باخوفن نک: *منشا خانواده*، مقدمه چاپ چهارم.

۲۵. عمدتاً برگرفته از یادداشت‌های جاستوس لیپسیوس [J. Lipsius]

C. Cornelii Taciti. *De Situ, Moribus, et Populis Germaniae. Opera quae exstant, ex Iusti Lipsi editione ultima. Antverpiae, apud C. Plantinum* (Christophe Plantin). 1585, 1589.

ویرایش‌های بعدی شناخته شده هستند. لیبسیوس یک ویرایش از «تاسیتوس» را در سال ۱۵۸۱ بدون حاشیه‌نویسی‌های مرتبط منتشر کرد. بعدها ویرایش‌های تاسیتوس شامل حاشیه‌نویسی‌هایی از لیبسیوس، *Beatus Rhenanus, i.a.*، نک:

J. P. Gronovius ed., Amsterdam, 1672.

در کل حدود ۷۵ نقل قول به لاتین و یونانی در این متن به چشم می‌خورند که عمدتاً برگرفته از ارجاعات مورگان هستند. مورگان به «ایلیاد» هم ارجاع داد. (Morgan, op. cit., p. 552), i. XII, v. 274

مارکس (گزیده‌ها، ص ۲۶) نمی‌توانست متنی را بیابد که به مسئله‌ی تبادل طلا به وسیله‌ی وزن تالنت اشاره داشت. (i. XIX, 247) به گفته‌ی «ژلف» [S. A. Zhebelev] در *Arkhiv* همان، جلد ۹، ص ۵۱.  $\chi\rho\upsilon\sigma\omicron\upsilon \delta\acute{\epsilon}$  Οδυσσεύς δέκα πάντα τάλαντα. «ادیسه مجموعاً ده تالنت طلا را وزن کرد...»

Eginhartus/Einhard (Vita Karoli Imperatoris, cited from Lipsius edition of Tacitus), Jordanes (Getica, cited from Lipsius ed.), Julianus (Antiochico, cited from Lipsius), Tacitus (Annals, after Lipsius), Tacitus (Germania).

و Caesar (Gallic War) در پایان گزیده‌های مارکس از مورگان نقل شده‌اند، ارجاعات به این متون در اثر مورگان یافت نمی‌شود.

مباحث یادگیری سنتی منجر به برخی آشفتگی‌ها در رابطه با ادبیات دست‌نوشته‌ی مارکس شده است. مارکس (گزیده‌های مورگان، ص ۷۳) به «دیونوسیوس هالیکارناسی» ارجاع داده اما به عنوان اثر مورد بحث *Roman Antiquities* اشاره نکرده است. نسخه‌ی روسی گزیده‌های مورگان (*Arkhiv* همان، جلد ۹، ص ۱۴۲) عنوان را به ارجاع افزوده است بدون این که مشخص کند این عنوان فقط در نسخه‌ی روسی به اثر افزوده شده است و نه توسط مارکس. در این‌جا عنوان اثر به شکل *Roman Archaeology* ذکر شده است.

E. Lucas, *Die Rezeption Lewis H. Morgans durch Marx und Engels, Saeculum*, v. 15, 1964.

در ص ۱۵۶ این‌گونه فرض شده است که اشتباه از جانب مارکس بوده است و بدون بازبینی بیش‌تری او را برای ارتکاب این اشتباه ملامت کرده است. «در مورد اخیر مارکس مرتکب یک اشتباه شد: عنوان اثر دیونیزیوس «باستان‌شناسی رومی» نیست، بلکه «دوران روم باستان» است.»

(مورگان، جامعه باستان، همان، ص ۲۵۱ دیونوسیوس را با نام ذکر کرده است و مارکس نیز همین کار را انجام داده است) در همین صفحه از مقاله موضوع مرتبطی توسط «لوکاس» مطرح می‌شود: مورگان نوشته است (همان ص ۵۵۳-۵۵۶، ویرایش ۱۸۸۷ ص ۵۴۴) «وقتی زمین کشاورزی نشان داد که تمام سطح زمین می‌تواند تحت مالکیت افراد گوناگون قرار

بگیرد و مشخص شد که سرپرست خانواده محور طبیعی انباشت خواهد بود، نردبان ترقی تازه‌ی مالکیت برای نوع بشر افتتاح شد. این اتفاق قبل از پایان بربریت متأخر بشر کامل شده بود. با کمی اندیشه تأثیر قدرتمندی که مالکیت می‌رفت تا از آن پس بر ذهن انسان داشته باشد و برخاستن وسیع عوامل شخصیت‌ساز جدیدی که پیش‌بینی می‌شد توسط مالکیت تولید شوند، بر هر کسی واضح و مبرهن بود.»

یادداشتی که مارکس در گزیده‌های خود بر این متن نوشته است از قرار زیر است:

«وقتی زمین کشاورزی نشان داد که تمام سطح زمین می‌تواند تحت مالکیت افراد گوناگون قرار بگیرد و مشخص شد که سرپرست خانواده محور طبیعی انباشت خواهد بود، نردبان ترقی تازه‌ی مالکیت برای نوع بشر افتتاح شد. این اتفاق قبل از پایان دوره‌ی بدوی بشر کامل شده بود. با کمی اندیشه تأثیر قدرتمندی که مالکیت می‌رفت تا از آن پس بر ذهن انسان داشته باشد و برخاستن وسیع عوامل شخصیت‌ساز...» (مارکس، گزیده‌ها، ص ۲۶)

نسخه‌ی روسی، این متن را به شکل زیر در آورده است:

«وقتی که تعقیب کشاورزی نشان داد که تمام سطح زمین می‌تواند هدف مالکیت افراد متفاوت قرار بگیرد و سرپرست خانواده به مرکز طبیعی انباشت ثروت تبدیل شد، نوع بشر به وسیله‌ی ابزار مالکیت خصوصی وارد مسیری جدید و مقدس شد. (helo- vechestvo vstupilo na novyi, osviashchennyi chastnoi sobstvennost'iu put).

این مسئله تا قبل از دوره‌ی پایانی بربریت تمام شده بود. مالکیت خصوصی (chastnaia sobstvennost') تأثیر قدرتمندی بر ذهن بشر گذاشت و عوامل شخصیتی جدیدی را آشکار کرد...» (Arkhip همان، جلد ۹، ص ۵۲)

نسخه‌ی روسی، گزیده‌ی مارکس را در سه نقطه تغییر داده است. این متن دوبار «مالکیت» را به شکل «مالکیت خصوصی» قرار داده است و کلمه‌ی osviashchennyi را نیز به متن افزوده است. کلمه‌ی «مقدس» را نه مورگان و نه مارکس به کار برده بودند. افزودن صفت «خصوصی» به مالکیت، توسط ویراستار روسی احتمالاً به خاطر خواندن انگلس و خواندن مارکس از طریق کتاب انگلس بود که عنوانش را در ذهن داشتند. (همچنین نک: Arkhip همان، ص ۱۰. که تغییری از همین جنس در دست‌نوشته مارکس ص ۵ صورت گرفته است.) بنابراین توضیحی برای این امر وجود دارد، اگرچه نباید این را توجیهی برای دست‌کاری آزادانه متن مارکس دانست.

تغییری که توسط ویراستاران روسی در متن ایجاد شده است، از آن جهت که فاقد هرگونه اشاره‌ای بود موجب عواقب بیشتری شد. لوکاس، همان، ص ۱۵۶، در این رابطه نوشته است «فراتر از این، موضوع (مورگان) عیناً (توسط مارکس) اضافه نشده است. بلکه به طور خلاصه ذکر شده و رنگ شخصی [subjectiv verfärbt] به خود گرفته است. در برخی یادداشت‌ها یا گفتاوردها با طنز نقل شده یا مورد اشاره قرار گرفته‌اند.»

یادداشت لوکاس به این متن اشاره دارد: «نوع بشر به وسیله‌ی ابزار مالکیت خصوصی وارد مسیری جدید و مقدس شد». این جمله توسط لوکاس به‌عنوان نمونه‌ای از تغییر طنزآمیز متن از سوی مارکس یا رنگ شخصی‌زدن بر آن، آورده شده است و هم‌چنین تغییری است بر اساس موضوع. چنین چیزی در نوشته‌ی مارکس یافت نمی‌شود.

کلمه‌ی «osviashchennyi» در زبان روسی توسط لوکاس به «geheiligt» [مقدس] برگردانده شده است. متن منشا خانواده از انگلس سرنخی برای این انتخاب کلمه فراهم می‌کند، بدون اشاره به این که گزینش کلمات توسط مارکس انجام نشده‌اند. انگلس می‌نویسد (MEW، جلد ۲۱، ص ۱۰۵):

(«... سازوکاری که... نه تنها مالکیت خصوصی را که پیش از این تا آن اندازه دست‌کم گرفته می‌شد مقدس‌سازی کرد... و آن را به رستگاری و تقدیس تعبیر کرد...»)

(نک: انگلس، منشا خانواده، ترجمه انگلیسی، همان، ص ۹۷)

نسخه‌ی روسی نه یک ترجمه که برگردانی است که ساختارِ صرف و نحوی مناسب زبان روسی را جایگزین سبک یادداشت‌برداری متراکم و چندزبانه‌ی مارکس می‌کند.

۲۶. مورگان، جامعه باستان، ۱۹۰۷، ص ۱۷. از قبائل لاتین در دوره رومولوسی به «بزرگ‌ترین نمونه از وضعیت برتر بربریت» یاد کرد.

۲۷. مورگان، همان، ص ۵۴۴. یادکرد مورگان از این نکته که سواحل دجله، فرات و دیگر رودخانه‌های (جنوب غربی) آسیا خانه‌ی طبیعی قبائل شبانی بوده‌اند یکی از مبانی پیشنهاد گوردون چایلد مبنی بر این بود که اگر نه قالب، لااقل مفهوم طرح مورگان تغییر کرده است. (یادداشت ۱۴۸)

۲۸. مورگان، همان، ص ۵۵۲، ایلپاد، کتاب پنجم، ۹۰. در این جا دیومدس مثل سیلی زمستانی در طول ساحل که از فراز نرده‌ها و سدها می‌گذرد به تروجان‌ها حمله می‌کند. محتوای این بخش اجازه‌ی برخی تفاسیر در رابطه با تکنولوژی کنترل سیل و احتمالاً ساخت شراب و... را در یونان دوران هومر را می‌دهد اما چیزی در مورد اشکال زمین‌داری چه به شکل جمعی و چه خصوصی به دست نمی‌دهد.

ایلپاد ۵، ۹۰-۹۱:

out' àpa èpxea iayeri àXàcov epi0Y)Xécov.

èXôovx' èfa7tiv7)ç, ot' e7uβpicry] Sioç 6[a.βpo^.

«پشته‌های حفاظ‌کشی شده بوران زمستانی را دور نگاه نداشتند و وقتی قطرات باران زئوس شروع به کوبیدن کردند دیوارهای تاکستان‌های بارور تاب هجوم ناگهانی‌اش را نداشتند». ... (ویرایش Loeb)

Èpvoç نرده، حفاظ.

epxea layzi دورداشتن بوران.

ocXco باغ، تاکستان، باغ مرکبات، زمین آماده.

۲۹. مورگان، همان، ص ۱۹. انگلس، همان، ص ۱۹، به نقل از مورگان آورده شده است: «... تقریباً کنترل کامل...» که بازتاب‌دهنده‌ی گفته‌ی مارکس در رابطه با نارسایی جمله‌ی مورگان است. ترجمه‌ی انگلیسی انگلس متن مورگان را به همراه یادداشتی که به‌مطلب الحاقی مارکس ارجاع می‌دهد نگاه‌داشته است. ویرایش‌های آلمانی ۱۹۳۱، H. Duncker و MEW، ۱۹۶۲ جلد ۲۱ ص ۳۰ متن انگلس را بدون تغییر نگاه‌داشته است.

۳۰. مورگان، همان، ص ۴۷۱.

۳۱. همان ص ۵۴۰.

۳۲. انگلس، همان، ص ۵۰. کووالوسکی،

### ***Tableau des Origines et de l'Evolution de la Famille et de la Propriété, 1890.***

۳۳. مورگان، همان، ص ۴۷۸.

۳۴. همان ص ۴۷۹-۴۸۰.

۳۵. همان، ص ۴۸۰.

۳۶. انگلس، همان، ص ۱۶۲.

۳۷. همان، ص ۵۱.

۳۸. مورگان، همان، ص ۴۲. مارکس نوشت: «هر خانواده کوچک مینیاتوری از یک گروه است». این جمله در نسخه روسی به این شکل برگردانده شده است:

...“kazhdaia men’shaia sem’ia dolzhna byla predstavliat’ soboi v miniature vsiu gruppu.”

ترجمه تحت‌اللفظی: «هر خانواده کوچک مینیاتوری از تمام گروه است». (Arkhipov، همان، جلد ۹، ص ۱۶) این معنا را به گروه بزرگ‌تر تعمیم می‌دهد که احتمالاً نه هدف مورگان بوده و نه آن‌چه مارکس از آن برداشت کرده است.

۳۹. مورگان، همان، ص ۲۲۲.

۴۰. ارسطو، سیاست، کتاب ۱، ۲، 1253، a. ترجمه‌ی W. D. Ross، ۱۹۴۲.  
پولیس توسط راس با عنوان «دولت» State ترجمه شده است. در زمینه‌های دیگر به‌غیر از این با عنوان «دولت-شهر» برگردانده شده است.

۴۱. مارکس، مبانی نقد اقتصاد سیاسی *Grundrisse*، ص ۶ (ترجمه انگلیسی، Critique of 1859، مقدمه، ص ۲۶۸)

۴۲. مارکس، کاپیتال، همان، جلد ۱، ص ۲۹۰-۲۹۱. همچنین نک: ص ۱۴۲. (ترجمه انگلیسی، ص ۲۰۰، ۳۵۸)

۴۳. ارسطو، همان، کتاب اول، ۱ تا ۳ به‌شکل جسته و گریخته. خانواده و روستا به‌لحاظ زمانی بر شهر تقدم دارند؛ همان، ۱۲۵۲b. وقتی که شهر تاسیس شد بر خانواده تقدم می‌یابد و فرد به‌عنوان یک کلیت بر اجزا متقدم است؛ همان، ص ۱۲۵۳a. بنابراین شرایط زمانی و منطقی ارتباط میان خانواده، جامعه و دولت توسط ارسطو متمایز شده‌اند. شهر به‌عنوان هدف نهایی جامعه: «و بنابراین اگر اشکال ابتدایی جامعه طبیعی‌اند، دولت نیز طبیعی است. چراکه غایت آن‌هاست و طبیعت هر چیز، غایت آن است. چرا که هر چیزی وقتی کاملاً تکامل بیابد، آن را طبیعت آن چیز می‌نامیم.» همان، ۱۲۵۲b.  
۴۴. نک: یادداشت ۴.

#### 45. *Ökonomisch-Philosophische Manuskripte*, MEGA.

جلد اول، بخش ۳، ص ۸۸-۸۹.

۴۶. *MEW*، جلد ۳، ص ۲۰-۲۱.

47. L. Krader, Critique dialectique de la nature de la nature humaine. L'Homme et la Société, no. 10, 1968, pp. 21-38.

ارجاعات بیش‌تر در این‌جا ذکر شده‌اند.

۴۸. مورگان، همان، ص ۲۶۵.

۴۹. همان، ص ۲۷۶.

۵۰. همان، مقدمه و ص ۶.

۵۱. کاپیتال، جلد ۱، همان، ص ۳۵۴ (انگ. ص ۴۲۶).

Roman Rosdolsky در کتاب:

*Zur Entstehungsgeschichte des Marxschen 'Kapital'*, 2nd ed., 1969, v. 1, p. 147,

با توجه به اندیشه‌ی مورگان نوشته است: حیوانات اهلی شده روی هم رفته به عنوان یک کالا با ارزش تر از تمام دیگر انواع اولیه‌ی کالا بودند. (نک: مارکس، گزیده‌های مورگان، ص ۲۶؛ مورگان همان، ص ۵۵۳). مارکس به این‌ها فاکتور زمین‌داری و برده‌داری را نیز اضافه کرد. مین، سخنرانی‌ها، همان، ص ۱۶۸ پیشنهاد می‌کند که زمین به معنای باستانی خود صاحب ارزشی نبود بلکه زمینی که توسط سرمایه (در واژه‌شناسی او «احشام») به کار گرفته شده است به آن ارزش می‌داد. «به جز مالکیت خود زمین، مالکیت ابزار کشت و زرع یکی از قدرتهای نظم اولیه بود». سرمایه عموماً توسط غارت به دست می‌آمد. (همان، ص ۱۶۹). (نک: مارکس، گزیده‌های مین، ص ۱۷۱). مارکس به توضیح گردآوری سرمایه از طریق چپاول توسط مین اعتراضی نکرد، او بیش تر به توضیح کووالوسکی برای ساکن شدن بر زمین به عنوان عملی چپاول‌گرانه معترض بود. (نک: یادداشت ۱۶) کووالوسکی تصور می‌کرد که گروهی از خویشاوندان در جدانشدن از بدنه‌ی اصلی، منطقه‌ای بیگانه را به عنوان محل جدید سکونت فتح کرده است. این مطلب ندرتاً صحیح است. به نقل از مین، مارکس با این گفته موافق بود.

۵۲. مورگان، همان، ص ۱۲۶، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۸۲.

۵۳. همانجا، ص ۳۱۶.

۵۴. همانجا، ص ۳۹۶.

۵۵. همانجا، ص ۳۶۳. نک: مورگان، همانجا، ص ۴۷۷: «خانواده نمی‌تواند به‌طور کامل وارد تیره شود، چون زن و شوهر به دو قبیله تعلق دارند.»

۵۶. مارکس، گروندریسه، فوق‌الذکر، ص ۳۹۰.

### مأخذ ترجمه‌ی فارسی:

Lawrence Krader; *The Ethnological Notebooks Of Karl Marx*, Van Gorcum & Comp. B.V. - Assen, The Netherlands. Second Edition, 1974.

Lawrence Krader; *Ethnologie und Anthropologie bei Marx*, Carl Hanser Verlag, München 1973.

*توضیح ویراستار «نقد» بر پاره‌ی نخست: گزیده‌برداری‌های مارکس از متون قوم‌شناختی چهار پژوهشگر قلمرو انسان‌شناسی در چهار دفتر فراهم آمده‌اند که در «انستیتوی بین‌المللی تاریخ اجتماعی» در هلند بایگانی‌اند. لاورنس کرادر، با*

نسخه‌برداری و بازنویسی این دفترها و ویرایش بسیار مختصر واژه‌نگارانه‌ی آنها، اثری تألیف کرده‌است که نخستین بار در سال 1972، به زبان انگلیسی و با عنوان «دفتریادداشت‌های قوم‌شناختی مارکس» انتشار یافت و از آن پس به «دفترهای قوم‌شناختی» (The Ethnological Notebooks / Die ethnologischen Exzerptheft) «شهره شد. به گفته‌ی او، فکر تدوین چنین اثری، در گفتگو و هم‌اندیشی با کارل گُرش شکل گرفته بوده است. کرادر به این اثر «مقدمه» (Introduction) ای طولانی نوشته است که آوازه‌اش، کمتر از خود کتاب نیست. این مقدمه‌ی 80-90 صفحه‌ای در اساس هشت قسمت دارد: نخست توضیحاتی مقدماتی درباره‌ی «دفترها» و جایگاه و اهمیت‌شان، بطور کلی؛ سپس چهار قسمت، که هر یک به‌ترتیب به ارزیابی چهار دفتر می‌پردازند؛ و پس از آن، سه قسمت دیگر با عنوان‌های «ملاحظات کلی پیرامون جایگاه تاریخی این آثار»، «نظام زندگی جمعی، اشتراکی‌گری و فردگرایی» و «درباره‌ی رابطه‌ی انگلس با مارکس و مورگان»

از کتاب کرادر دو «ترجمه» به زبان آلمانی وجود دارد. یکی در سال 1973 از سوی «انتشارات کارل هانزر (Carl Hanser Verlag) زیر عنوان «قوم‌شناسی و انسان‌شناسی نزد مارکس»، ترجمه‌ی «هنینگ ریتز»، که شامل این «مقدمه» می‌مهم کرادر، و نیز نقدها و واکاوی‌های دیگر او در حوزه‌ی ماتریالیسم تاریخی است، اما فاقد خود دفترهاست؛ به این ترجمه، کرادر «درآمد» کوتاهی نیز افزوده است. و دیگری، ترجمه‌ای در سال 1976 از سوی «چاپ زورکامپ» (edition suhrkamp) زیر عنوان «دفترهای گزیده‌برداری‌های قوم‌شناختی»، که شامل دفترها، اما فاقد این مقدمه و مقالات دیگر اوست. به این نسخه، کرادر مقدمه‌ی جداگانه‌ای نوشته است.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-Pk>